

نگاهی به : پیدایش و گسترش مکتبها و نظریه‌های زبانشناسی در اروپا در سده بیستم

۱- مقدمه

از آغاز سده بیستم میلادی، شالوده‌های نظری تازه‌ای برای بررسی و توصیف زبان فراهم آمد. پیش از آن، از یک سو زبان به شیوه سنتی بررسی می‌شد، که از کهن‌ترین زمانها متداول بود و بیشتر برپایه اقتباس از دستور زبانهای یونانی و لاتین قرار داشت؛ و از سوی دیگر، بویژه در سده نوزدهم، مطالعه زبانها به روش تاریخی و تطبیقی معمول شد که در همان زمان به اوج شکوفایی رسید. اما در آغاز سده بیستم، فردینان دوسوسور^۱ (۱۸۵۷-۱۹۱۳) زبانشناس سویی، بررسی علمی زبان را بر شالوده‌های نظری نوینی پایه‌گذاری کرد. اندیشه‌های سوسور چنان ژرف و اساسی بود که در بررسی زبان تحولی بزرگ پدید آورد و در نتیجه، هردو روند یادشده در بالا به فراموشی سپرده شد. بعلاوه از این راه، زمینه پیشرفت‌ها و گسترشهای بعدی در بررسی و توصیف زبان فراهم شد.

۲- فردینان دوسوسور و آغاز زبانشناسی توصیفی یا ساختگرا

سوسور در ژنو به تدریس اصول زبانشناسی و عرضه اندیشه‌های علمی خود

1- Ferdinand de Saussure.

به‌شاگردانش پرداخت. او اصول و مفاهیم نوین زبان‌شناسی را که خود به آنها دست یافته بود تنها در سخنرانیهای درسی‌اش ارائه نمود، و در این زمینه هیچ گاه نوشته‌ای تدوین نکرد. تنها کتابی که با نام او تدوین شد با عنوان «درسهای زبان‌شناسی همگانی»^۲ است که در سال ۱۹۱۶ یعنی سه سال پس از مرگش منتشر گردید. کتاب مذکور برپایه یادداشت‌های شاگردان او از درسهای گوناگونش و نیز استفاده از برخی یادداشت‌های او برای درسهایش که پس از مرگش به دست آمده بود تدوین شد. با این حال، تأثیر اندیشه‌های سوسور که در کتاب یادشده ارائه شده بود، برگسترش دانش زبان‌شناسی و شکل‌دادن به روشهای تحلیلی آن در اروپا و نیز آمریکا بس عظیم است (کریستال، ۱۹۷۳: ۱۵۸)، به گونه‌ای که سوسور به عنوان بنیادگذار زبان‌شناسی جدید شناخته می‌شود (جان لاینز، ۱۹۶۸: ۳۸).

باید توجه داشت که کتاب «درسهای زبان‌شناسی همگانی» سوسور به این علت که بتوسط چندتن از شاگردان او و برپایه یادداشت‌های آنان تدوین گردیده از برخی جهات نارساست. از جمله، ممکن است برخی از نظرگاههایی که به سوسور نسبت داده شده است تنها برپایه نتیجه‌گیریها و استنباط شاگردان او از یادداشت‌هایشان و نیز توضیحات آنان بوده باشد. با این حال بی‌شک، اصول نظریات و اندیشه‌های سوسور را در آن می‌توان جستجو کرد.

سوسور برای بررسی و توصیف علمی زبان چندین تمایز اساسی و مفهوم بنیادی را بازشناخت. هرچند که برخی از تمایزها و مفاهیمی که سوسور ارائه کرد، برخی زبان‌شناسان دیگر نیز پیشتر مطرح نموده بودند، با این حال، او نخستین کسی بود که آنها را در چهارچوب یک نظریه همگانی زبان یکپارچه کرد. البته، سوسور خود به بررسی و توصیف کامل زبان پرداخت، بلکه هدفش بیان اصول و مفاهیم کلی در این زمینه بود.

۲- الف: اندیشه‌های بنیادی فردینان دوسوسور

سوسور نخست، در جستجو برای یافتن موضوع اصلی زبان‌شناسی، کوشید تا ویژگیها و پدیده‌های مربوط به زبان را به دقت بررسی کند. در این راه، برخلاف پژوهشگران پیشین که بیشتر زبان ادبی و نوشتار و بویژه زبان گذشته را درخور توجه و بررسی می‌دانستند، سوسور گونه‌های متفاوت زبان را مورد ملاحظه قرار داد. او علاوه بر زبان ادبی که معمولاً صحیح و زیبا انگاشته می‌شد، همچنین صورتهای گذشته و موجود زبان، بررسی گفتار عادی را نیز لازم دانست.

بعلاوه، سوسور زبان‌شناسی را از ریشه‌شناسی یا بررسی تاریخ واژه‌ها (فقه‌اللغه)^۳ متمایز می‌انگاشت، هرچند که برای این دورشته از دانش زبان برخی زمینه‌های مشترک قائل بود، و در نتیجه، استفاده متقابل از یافته‌های هریک را در بررسیهای دیگری لازم می‌شمرد. او نظر برخی مردم عادی را که تصور می‌کردند موضوع اصلی بررسی زبان واژه‌هاست مردود می‌دانست. سوسور با بررسی جنبه‌های گوناگون پدیده زبان دریافت که آن چندین ویژگی دوگانه را دربرمی‌گیرد، به طوری که هر ویژگی از راه ارتباط با دیگری ارزش خود را می‌یابد. برخی از دوگانگیهایی که سوسور برای یافتن موضوع اصلی زبان‌شناسی مورد بررسی قرار داد به قرار زیر است:

الف - صداهای گفتار هم ویژگی تأثیرات شنیداری را داراست که از راه گوش درک می‌شود و هم تولید اندامهای گویایی است. دوجبه مذکور را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد، بلکه برای بررسی صداها، لازم است هر دوجبه مورد توجه قرار گیرد (سوسور: ۹-۸).

ب - پدیده زبان از یک سو با صداها و از سوی دیگر با مفاهیم پیوند دارد. یعنی صداها پدیده‌ای گویایی - شنیداری است که با مفاهیم همراه است. به بیان

دیگر، صداها به عنوان ابزاری برای دربرگیری فکر و نیز انتقال آن به شمار می‌رود. از این رو، پدیدهٔ زبان مادی - روانشناختی است.

ج - پدیدهٔ زبان هم فردی و هم اجتماعی است، و این دوجنبهٔ آن را نمی‌توان از یکدیگر جدا ساخت. یعنی هم به صورت گفتار یا کنش زبانی یک فرد خاص در موقعیتی ویژه ظاهر می‌شود و هم برپایهٔ آن همهٔ افراد یک جامعهٔ هم‌زبان با یکدیگر سخن می‌گویند.

د - پدیدهٔ زبان همواره هم نظامی مشخص و استوار و هم تحول گذشته را به همراه دارد. به این معنی که در هر لحظه، پدیدهٔ زبان هم نهادی موجود و هم محصول گذشته است. البته، در نگاه نخست، تشخیص میان نظام و تاریخ آن بسیار ساده به نظر می‌رسد، ولی در واقع، این دو، یعنی نظام موجود زبان و تاریخ آن، چنان به یکدیگر نزدیک و پیوسته است که بسختی می‌توان آنها را از یکدیگر جدا نگه داشت.

برپایهٔ ملاحظات یادشده در بالا، معلوم می‌شود که پدیدهٔ زبان از جهات گوناگون دوگانگی‌هایی را نشان می‌دهد که هریک تنها بخشی از ویژگی‌های زبان را دربرمی‌گیرد. از این رو، اگر هریک از آنها بتنهایی مورد توجه باشد، دوگانگی‌های دیگر که ویژگی‌های گوناگون زبان را نشان می‌دهند، مورد غفلت قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، همهٔ جنبه‌های پدیدهٔ زبان را نیز به طور همزمان نمی‌توان بررسی کرد، زیرا در آن صورت واقعیت‌هایی ناهمگون یکجا زیر نظر قرار می‌گیرد. بنابراین، به نظر می‌رسد که از میان واقعیت‌های یادشده، می‌بایستی زبان به عنوان موضوع اصلی زبان‌شناسی و همچنین معیار بررسی همهٔ تظاهرات و ویژگی‌های یادشده در نظر گرفته شود. در واقع، زبان نقطهٔ اتکاء همهٔ ویژگی‌های مربوط به آن انگاشته می‌شود. زبان به عنوان واقعیتی که می‌تواند به طور مستقل تعریفی داشته باشد، موضوع اصلی زبان‌شناسی شناخته می‌شود (سوسور: ۹-۶).

به این ترتیب، زبانشناسی از دانش‌هایی که تاریخ واژه‌ها، صداها، مفاهیم و ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و تاریخی زبان و جز اینها را به عنوان موضوع‌های اصلی خود بررسی می‌کنند، متمایز می‌گردد، هرچند که به هر حال از یافته‌های دانش‌های مذکور نیز سود می‌برد (سوسور: ۲۲-۲۱).

سوسور برای بررسی زبان اندیشه‌هایی بنیادی به شکل یک نظریه عمومی ارائه کرد که برپایه آن اصول کلی ساخت یا نظام زبان مشخص می‌شود. در این راه، او چندین مفهوم و تمایز زبانی مهم بازشناخت که رویهم در زمینه مطالعه و بررسی زبان تحولی شگرف پدید آورد و برپایه آنها زبانشناسی جدید آغاز شد. مهمترین مفاهیم و تمایزهایی که سوسور عرضه کرد در زیر ارائه می‌گردد.

الف - زبان و گفتار

تمایز گزاردن میان زبان و گفتار به منظور رفع هرگونه ابهام از به کار بردن واژه «زبان» و مشخص کردن مفهوم آن است (جان لاینز: ۵۱). سوسور در اصل به سه مفهوم توانایی گویایی^۴، زبان و گفتار^۵ اشاره می‌کند و زبان و گفتار را دو جنبه توانایی گویایی می‌داند. منظور از توانایی گویایی همان استعداد سخن گفتن است که همه افراد عادی به طور طبیعی دارا هستند (کریستال: ۱۶۱). از این رو، زبان از یک سو برپایه توانایی گویایی و از سوی دیگر محصول مجموعه‌ای از قراردادهای^۶ ضروری است که یک گروه اجتماعی پذیرفته‌اند. در واقع، همین قراردادهای زبانی است که به سخنگویان امکان می‌دهد توانایی مذکور را به کار ببندند. بنابراین، همه سخنگویان یک جامعه زبانی، زبان خاصی را به طور مشترک دارا هستند که

4- language/faculty of speech.

5- langue and parole/language and speech.

6- conventions.

برپایه آن با یکدیگر سخن می‌گویند (لاینز، ۱۹۶۸: ۵۱). آنچه سخن‌گویان می‌گویند نمونه‌های گفتار است که زبان‌شناس از آنها به‌عنوان شواهدی برای تشخیص پدیده مشترک زبان استفاده می‌کند. براین پایه، روشن است که گفتار پدیده‌ای مادی، فیزیولوژیایی^۷ و روانشناختی است. یعنی، هم به‌فرد سخنگو و هم به قراردادهای اجتماعی زبان مربوط است. با این حال، ازمیان عوامل گوناگونی که در گفتار مؤثر است، زبان عمده‌ترین عامل به‌شمار می‌رود. در واقع، زبان به گفتار سخن‌گویان یک جامعه یکپارچگی می‌بخشد، هرچند که گونه‌های متفاوتی را در هر جامعه زبانی می‌توان مشاهده کرد. تمایز میان زبان و گفتار موجب می‌شود که آنچه اجتماعی و در عین حال ضروری و اصلی است از آنچه فردی و ثانوی است متمایز شود. زبان محصول جامعه است که هر فرد سخنگو به‌طور طبیعی آن را فرا می‌گیرد، در حالی که گفتار کنشی فردی است که به‌عمد و به‌خواست فرد سخنگو پدید می‌آید. به این ترتیب، مرز میان روابط و قراردادهای اجتماعی زبان که با به‌کارگیری آنها هر فرد سخنگو می‌کوشد اندیشه خود را بیان نماید و جریانه‌های روانی - جسمانی خاصی که به‌او امکان می‌دهد به آن روابط و قراردادها تحقق عینی ببخشد مشخص می‌شود (سوسور: ۱۴-۹). بعلاوه، اصل مهم دیگری که از ویژگی اجتماعی بودن زبان ناشی می‌شود این است که هیچ‌یک از سخن‌گویان نمی‌تواند بنابه‌خواست خود در آن تغییر ایجاد کند (سوسور: ۱۹).

بنابر مطالب بالا، زبان به‌عنوان نظامی از نشانه‌ها و قراردادهای اجتماعی پدیده‌ای یکپارچه و همگون است که میان سخن‌گویان یک جامعه استوار شده است. نشانه‌های زبانی مفاهیم^۸ را با صورتهای آوایی^۹ پیوند می‌دهند؛

7- physiological.

8- ideas.

9- sound-image.

و هر دو بخش یاد شده یعنی مفهوم و صورت آوایی در اصل پدیده‌هایی روانشناختی است. پیوندهای میان مفاهیم و صورتهای آوایی که قبول عام یافته است و روبهم زبان را پدید می‌آورد واقعیت‌هایی است که در مغز سخنگویان جای می‌گیرد. به عقیده سوسور، زبان نظامی از نشانه‌هاست که بیانگر مفاهیم است و از این رو با نظامهای نشانه‌ای دیگر قابل مقایسه می‌باشد، هر چند که در عین حال از همه آنها متفاوت است. بر این پایه، سوسور دانش نشانه‌شناسی^{۱۰} را پیشنهاد می‌کند و موضوع آن را همه نظامهای نشانه‌ای قرار می‌دهد. او زبان‌شناسی را بخشی از دانش نشانه‌شناسی عمومی می‌داند، ولی در عین حال، برای آن در دانش مذکور جایگاه ویژه‌ای قائل است (سوسور: ۱۶-۱۵).

روشن است که زبان و گفتار به یکدیگر وابسته است و هر یک به دیگری متکی است. کودکان زبان را از راه شنیدن گفتار محیط خود فرا می‌گیرند. بعلاوه، سرانجام، زبان از راه گفتار تغییر می‌یابد. یعنی، زبان هم ابزار اصلی گفتار و هم محصول آن است. با این حال، پیوند بسیار نزدیک زبان و گفتار مانع از درک این واقعیت نمی‌شود که آنها دو چیز کاملاً متمایز و جدا می‌باشند.

سوسور برای روشن‌تر کردن تمایز میان زبان و گفتار و نیز توضیح این حقیقت که به کارگیری صورتهای آوایی به هیچ وجه برخود نظام مؤثر نیست تشبیه‌های گوناگونی را ارائه می‌دهد. از جمله، زبان را به یک آهنگ^{۱۱} نوشته موسیقی و گفتار را به اجراهای متعدد آن تشبیه می‌کند. او توضیح می‌دهد که واقعیت آهنگ با اجراهای گوناگون آن متفاوت است. اشتباهی که آهنگ‌نوازان به هنگام نواختن مرتکب می‌شوند، در اصل آهنگ بی‌اثر است. به همین ترتیب، چنان که همواره اتفاق می‌افتد، سخنگویان به هنگام سخن گفتن،

10- semiology.

11- symphony.

اغلب دچار اشتباه می‌شوند، و گاهی نیز اشتباه گفتاری خود را تصحیح می‌کنند، و همین امر نشان می‌دهد که آنان به‌طور ناآگاه به‌تمایز زبان و گفتار و نیز استواری و یکپارچگی زبان آگاهند. سوسور تأکید می‌کند که آنچه او به‌عنوان موضوع زبان‌شناسی بررسی می‌کند زبان است، هرچند که گفتار را نیز به‌روش خاص خود، و با در نظر گرفتن همه عوامل مؤثر در آن قابل بررسی می‌داند (سوسور: ۲۰-۱۸).

اشاره به این نکته لازم است که سوسور همچنین به‌رابطه خط یا نوشتار و زبان نیز توجه می‌کند، و بر اصلی بودن گفتار نسبت به نوشتار تأکید می‌گذارد. او اشتباهات پژوهشگران گذشته را که همواره صدا و حرف را با یکدیگر آمیخته‌اند یادآور می‌شود. همچنین توضیح می‌دهد که مردم عادی به‌دلیل ثابت بودن نوشتار بغلط برای آن نقش اصلی و در نتیجه امتیاز بیشتری قائل هستند و در نتیجه به آن اهمیت بیشتری می‌دهند. همچنین، سوسور تأثیر نوشتار را بر زبان مورد بررسی قرار می‌دهد. در این باره، او توضیح می‌دهد که هرچند روشن است که نوشتار به‌نظام درونی زبان وابسته نیست، ولی همواره برای نمایش آن به کار می‌رود. از این رو نمی‌توان نوشتار را نادیده گرفت، بلکه لازم است با سودمندیتها و نقصهای آن آشنا شویم. همچنین، سوسور تفاوتها و ناهماهنگیهای میان گفتار و نوشتار را برمی‌شمارد و نتایج آن را توضیح می‌دهد (سوسور: ۳۲-۲۳).

ب - صورت آوایی و معنی : دوبرخش نشانه زبانی

چنان که پیشتر گفته شد، به‌عقیده سوسور، زبان مجموعه‌ای از قراردادهای ضروری و اجتماعی است که به‌صورت گفتار ظاهر می‌شود. از دیدگاه او، منظور از قراردادهای ضروری و اجتماعی نشانه‌های زبانی^{۱۲} و نیز روابط موجود میان آنهاست. بر این پایه، زبان مجموعه‌ای از نشانه‌هاست که جامعه‌ای از سخنگویان

همزمان آنها را به صورت قراردادهایی مشخص به کار می‌برند.

اما، نشانهٔ زبانی چیست؟ نشانهٔ زبانی نه تنها ارتباط یک شیء و یک نام، بلکه پیوند یک مفهوم^{۱۳} یا معنی و یک صورت آوایی است. براین پایه، هر نشانهٔ زبانی یک معنی را به یک صورت آوایی مربوط می‌سازد. توضیح این نکته لازم است که صورت آوایی چیزی صرفاً مادی نیست، بلکه در اصل نقش یا تأثیر روانشناختی^{۱۴} صداست. یعنی تأثیری است که از راه حس شنیداری بر مغز ما نقش می‌بندد. ماهیت روانشناختی صورت آوایی هنگامی بخوبی آشکار می‌شود که ما با خودمان صحبت می‌کنیم و یا در ذهن خود اشعاری می‌خوانیم. هر صورت آوایی معنی مربوط به خود را تداعی می‌کند، که آن نیز واقعیتی انتزاعی است. بنابراین، نشانهٔ زبانی در اصل واقعیتی روانشناختی است که دارای دوبخش است: صورت آوایی و معنی، (دال و مدلول)^{۱۵}.

هر دو عنصر معنی و صورت آوایی به طور نزدیک به یکدیگر پیوند یافته‌اند و هریک دیگری را به خاطر می‌آورد، مثلاً، در زبان فارسی، صورت آوایی /deraxt/ مفهوم «درخت» را به ذهن می‌آورد، و برعکس. در کاربرد عادی، هر نشانهٔ زبانی برابر یک واژه است. نشانهٔ زبانی ویژگی‌هایی را داراست که برپایهٔ آن نظام زبان شکل می‌گیرد (سوسور: ۶۶-۶۵).

(ب-۱) طبیعت دلخواهی نشانهٔ زبانی

سوسور پیوند صورت آوایی و معنی را دلخواهی^{۱۶} می‌داند. به این معنی

13- concePt.

14- psychological imprint.

15- signifier & signified.

16- arbitrary.

که مثلاً، معنی «درخت» هیچ گونه ارتباط طبیعی با صداهاى مربوط به واژه مذکور ندارد (سوسور: ۶۷). اصل دلخواهى بودن نشانه زبانی، با مشاهده واژه‌های متفاوتی که در زبانهای گوناگون بر معنی یکسانی دلالت می‌کنند تأیید می‌شود (سوسور: ۶۸-۶۷). مثلاً، برای مفاهیم «انسان»، «مرد»، «درخت»، «خورشید» و جزاینها در زبانهای گوناگون واژه‌های متفاوتی به کار می‌رود. البته، عقیده به اصل دلخواهی بودن رابطه موجود میان صورت آوایی و معنی را نخستین بار ارسطو ابراز کرد (بلومفیلد: ۵-۴)، ولی سوسور آن را به عنوان یکی از ویژگیهای نشانه زبانی مورد تأکید قرار داد. توضیح این نکته لازم است که اصطلاح «دلخواهی» به این معنی نیست که انتخاب صورت آوایی همواره در اختیار هر سخنگوی زبان است، بلکه به این معنی است که صورت آوایی با معنی یا مفهوم هیچ گونه ارتباط طبیعی یا ذاتی ندارد. روشن است که درهمه زبانها، تعداد محدودی واژه‌های نام آوا^{۱۷} وجود دارد، ولی این گونه واژه‌ها هرگز عناصر اصلی زبان محسوب نمی‌شود. بعلاوه، چنان که گفته شد، تعداد آنها بسیار اندک است. با این حال، حتی واژه‌های نام آوا نیز تا حدودی به طور دلخواهی انتخاب شده است. یعنی، این گونه واژه‌ها نیز درهمه زبانها کاملاً یکسان نیست، بلکه تنها مشابه یکدیگر است. دلیل یکسان نبودن واژه‌های نام آوا در زبانهای گوناگون این است که پس از آن که آنها در زبان به کار می‌روند، همانند واژه‌های دیگر دستخوش تغییر آوایی می‌شوند. بعلاوه، ویژگیهای ساخت واژه در هر زبان صورت آوایی این گونه واژه‌ها را کم و بیش متفاوت می‌سازد.

همچنین، ممکن است تصور شود که واژه‌های اصوات^{۱۸} نیز نوع خاصی نام آوا می‌باشد، زیرا بیان طبیعی حالتی است که انسان در لحظه‌ای خاص احساس

17- onomatopoeia.

18- interjection.

می‌کند. اما، مقایسهٔ واژه‌های اصوات در زبانهای گوناگون نشان می‌دهد که میان صورت آوایی و مفهوم آنها نیز پیوند یکسانی وجود ندارد؛ بلکه برعکس، در زبانهای گوناگون، این گونه واژه‌ها با یکدیگر متفاوت است (بلموفیلد: ۶۹-۶۷).

(ب - ۲) ماهیت خطی صورت آوایی

صورت آوایی امواجی شنیداری است که در زمان جاری می‌شود، و از این رو، طولی از زمان را اشغال می‌کند. روشن است که طول زمانی را که هر صورت آوایی اشغال می‌کند الزاماً در یک بُعد خطی می‌باشد که قابل تشخیص و اندازه‌گیری است. برخلاف نشانه‌های دیداری که در یک لحظه در چند جهت قابل مشاهده است، نشانه‌های شنیداری تنها در یک بُعد زمانی پدید می‌آید و از این رو در هر لحظه تنها یک عنصر آن شنیده می‌شود. بخشهای نشانه‌های شنیداری به صورت عناصری پیاپی ظاهر می‌شوند، و به این ترتیب زنجیره‌ای از بخشهای آوایی را پدید می‌آورند. به بیان دیگر، در گفتار، هر نشانهٔ زبانی طولی از زمان را اشغال می‌کند و سپس نشانهٔ بعدی به دنبال آن ظاهر می‌شود. ویژگی خطی نشانهٔ زبانی در نوشتار بخوبی آشکار است. یعنی نشانه‌های نوشتاری یا خطی به جای توالی در زمان، در یک بُعد خطی به دنبال یکدیگر ظاهر می‌شوند. ماهیت خطی صورت آوایی بسیار اساسی است و نتایج مهمی را دربردارد. در واقع، چنان که در دنبالهٔ همین بحث خواهد آمد، بخش عمده‌ای از نظام و کارکرد زبان بر پایهٔ ماهیت خطی آن استوار است (سوسور: ۷۰).

(ب - ۳) تغییرناپذیری^{۱۱} نشانهٔ زبانی

هرچند که صورت آوایی نشانهٔ زبانی با مفهومی که به آن اشاره می‌کند

ارتباط طبیعی ندارد و از این جهت به طور آزاد انتخاب شده است، با این حال، در رابطه با سخنگویان زبان ثابت است و دلبخواه نیست. یعنی سخنگویان برای تغییر صورت آوایی واژه‌ها و یا جایگزین کردن آنها با صورتهای آوایی دیگر از خود اختیاری ندارند. روشن است که این موضوع با دلبخواهی و یا قراردادی بودن رابطه صورت آوایی و معنی تناقضی ندارد. به این معنی که قراردادهایی که سخنگویان زبان در این باره پذیرفته‌اند، تغییرناپذیر است. در واقع، در هر زمان، نشانه‌های زبانی میراثی از دوره پیشین است. البته، قراردادهای زبانی که برای ارتباط معانی و صورتهای آوایی برقرار شده است، عملی ثبت شده نیست. یعنی، مشخص نشده است که افرادی در مکان و زمان خاصی با یکدیگر پیمان بسته‌اند که فلان نشانه آوایی را برای فلان معنی به کار برند. در واقع، تصور قراردادهای زبانی از آگاهی ما نسبت به طبیعت دلبخواهی نشانه‌های زبانی ناشی می‌شود. از این رو، چون نشانه‌ها و یا واژه‌های هر زبان برپایه قبول اجتماعی استوار است، بسادگی و به طور ناگهانی قابل تغییر و یا جایگزینی دلبخواه نیست.

این واقعیت که زبان هیچ‌گاه تغییر کلی و ناگهانی نمی‌پذیرد از چندین جهت قابل توضیح است. نخست این که نسلهای پیاپی هر جامعه با مرزهای مشخصی از یکدیگر جدا نمی‌شوند. یعنی نسلهای پیاپی را نمی‌توان به صورت گروههایی جدا از یکدیگر تصور کرد. بلکه برعکس، نسلهای گوناگون همواره در کنار یکدیگر قرار دارند و با هم آمیخته هستند. از این رو، همه با هم جامعه زبانی خاصی را پدید می‌آورند. بنابراین، روشن است که نمی‌توان تصور کرد که تغییرات زبانی مربوط به هر نسل از نسل بعدی جداست، و به همین دلیل پدید آمدن یک تغییر کلی و ناگهانی هیچ‌گاه در زمان ممکن نیست.

دلایل دیگری را نیز برای عدم امکان تغییر ناگهانی در زبان، یا به بیان دیگر، تغییرناپذیری زبان می‌توان ارائه کرد. از جمله، این که سخنگویان از عناصر و

قاعده‌های زبان خود چندان آگاه نیستند. از این رو در حالی که از آن بی‌اطلاع هستند چگونه می‌توانند در زبان عمداً تغییری پدید آورند؟ بعلاوه، حتی اگر هم از عناصر وقاعده‌های زبان اطلاع داشته باشند، آگاهی آنان به انتقاد از زبان منجر نمی‌شود، زیرا مردم اغلب از زبانی که فرا گرفته‌اند راضی هستند. از سوی دیگر، طبیعت دلبخواهی نشانه زبانی از هر کوششی برای تغییر آن جلوگیری می‌کند. یعنی از آن جهت که زبان نظامی از نشانه‌های دلبخواهی است که در آنها هیچ گونه رابطه طبیعی میان صورت آوایی و معنی برقرار نیست، بنابراین برای ترجیح دادن یک صورت آوایی بر صورت آوایی دیگر دلیلی وجود ندارد. دلیل دیگر شماره بسیار فراوان نشانه‌های زبانی در هر زبان است. اگر نظامی دارای نشانه‌های محدود باشد، مانند نظام خطی الفبایی، در صورت لزوم، ممکن است آن را با نظام دیگری جایگزین کرد. اگر تعداد نشانه‌های زبانی و یا واژه‌ها نیز کم می‌بود در آن صورت، امکان جایگزینی و تغییر آنها قابل تصور بود؛ ولی تعداد آنها در هر زبان بسیار فراوان است، و از این رو، هرگز بیکباره نمی‌توان آنها را با نشانه‌های دیگری جایگزین کرد. بعلاوه، پیچیدگی زیاد نظام زبان از هر گونه تغییر گسترده و ناگهانی در آن جلوگیری می‌کند.

محافظه کاری جمعی سخنگویان برای نوآوری در زبان نیز دلیل دیگری بر تغییر ناپذیری آن است. یعنی، چون زبان همواره به زندگی همه افراد جامعه وابسته است، بنابراین، ایجاد تغییر ناگهانی در آن غیر ممکن می‌باشد. در واقع، آمیختگی بسیار زیاد زبان با زندگی سخنگویان از اعمال هر گونه تغییر ناگهانی در آن جلوگیری می‌کند، زیرا جامعه خود نیروی محافظه کار است. از سوی دیگر، زبان به زمان نیز وابسته است. در هر لحظه، پیوستگی و یکپارچگی زبان با گذشته آن مانع هر گونه آزادی انتخاب می‌شود (سوسور: ۷۴-۷۱).

سوسور دلایل یاد شده در بالا را برای تغییر ناپذیری زبان ارائه می‌دهد. با این

حال، اصل مهم دیگری را نیز روشن می‌سازد و آن تغییرپذیری^{۲۰} زبان است. به این معنی که برخلاف ویژگی تغییرناپذیری، زبان پس از زمانی طولانی بناچار تغییر می‌کند. یعنی زمان که ادامه زبان را ممکن سازد، تأثیری متضاد با ویژگی اول بر زبان می‌گذارد و آن تغییر تدریجی نشانه‌های زبانی در طول زمان است. بنابراین، در مفهومی خاص، هم از تغییرناپذیری و هم از تغییرپذیری نشانه‌های زبانی می‌توان صحبت کرد. دو ویژگی مذکور، هرچند ممکن است به ظاهر متناقض به نظر برسد، ولی تنها از یکدیگر متمایز است.

(ب - ۴) تغییرپذیری نشانه زبانی

از آنجا که نشانه زبانی در طول زمان پیوستگی و استمرار می‌یابد، بناچار دستخوش تغییر می‌شود. در واقع، ادامه نشانه زبانی و تغییر با یکدیگر همراه است. بر این پایه یکی از ویژگیهای زبان تغییر است. نشانه زبانی هم از لحاظ صورت آوایی و هم معنی، و در نتیجه رابطه میان صورت آوایی و معنی دچار تغییر می‌شود. مقایسه واژه‌های زبانهای گوناگون در دوره‌های پیشین با صورت کنونی آنها بخوبی این واقعیت را نشان می‌دهد.

به این ترتیب، معلوم می‌شود که زبان اساساً در برابر نیروهایی که در طول زمان رابطه صورت آوایی و معنی را تغییر می‌دهند ناتوان است. این خود یکی از نتایج ناشی از طبیعت دلخواهی نشانه زبانی است. این واقعیت که هیچ‌گونه پیوند طبیعی یا ذاتی میان صورت آوایی و معنی وجود ندارد به هر یک از دلبخش یاد شده امکان می‌دهد که زندگی جداگانه خود را داشته باشند. از این رو، ممکن است هر یک جداگانه تغییر یپذیرد. تأثیر نیروهای اجتماعی روانی گوناگون به همراه زمان بر تغییر صورت آوایی و معنی قطعی است. تحول نشانه‌های زبانی

امری گریزناپذیر است. مشاهده نشده است که هیچ زبانی در برابر نیروی تغییر در طول زمان استوار مانده باشد. پس از گذشت دوره‌ای از زمان، همواره برخی تغییرات عمده را می‌توان ثبت کرد. حتی زبانهای ساختگی نیز در صورتی که زبان گروهی از مردم بشود، پس از گذشت زمان تغییر می‌کند. در واقع، تغییر در طول زمان قانونی جهانی است که همه چیز از جمله زبان را در بر می‌گیرد (سوسور: ۷۸).

ج - زبانشناسی همزمانی و زبانشناسی در زمانی^{۲۱}

چنان که پیشتر گفته شد، به نظر سوسور زبان نظامی از نشانه‌هاست که سخنگویان آن را به صورت گفتار به کار می‌برند. نسلهای پیاپی در کنار هم زندگی می‌کنند و در نتیجه کودکان از پدران، مادران و دیگر افراد محیط خود به طور طبیعی زبان را فرا می‌گیرند؛ و بدین سان، زبان همراه با نسلهای پیاپی ادامه می‌یابد. از این رو، در هر لحظه، زبان را هم به عنوان نظامی موجود و مشخص و هم به عنوان محصول گذشته، یعنی پدیده‌ای که از نسل پیش ادامه یافته است، می‌توان در نظر گرفت. یعنی، از یک سو زبان نظامی از نشانه‌ها و یا (چنان که بعداً به دنبال همین بحث خواهد آمد)، نظامی از ارزشهاست که در هر لحظه عناصر آن قابل بررسی است؛ و از سوی دیگر، ادامه پدیده اجتماعی خاصی است که در طول زمان جاری می‌باشد؛ و از این رو، هر زبان تاریخ خاص خود را به همراه دارد که نشان‌دهنده تغییرات آن در طول زمان است (سوسور: ۸۱).

براین پایه، برخلاف نودستوریان و دیگر پژوهشگران زبانشناسی تاریخی و تطبیقی در قرن نوزدهم، سوسور براهمیت بررسی زبان از دو دیدگاه کاملاً متمایز تأکید نهاد:

(الف) - بررسی نظام موجود زبان در هر زمان خاص که آن را زبانشناسی

همزمانی می نامد.

(ب) - بررسی تاریخ زبان و تغییرات آن در طول زمان که آن را زبانشناسی در زمانی (یا تاریخی) می خواند.

تا پیش از سوسور، تمایز بررسی همزمانی و در زمانی زبان به طور صریح و آشکار بیان نشده بود، ولی سوسور و سپس زبانشناسان بعدی این تمایز را کاملاً ضروری یافتند (کریستال، ۱۹۷۳: ۱۵۹). بیشتر، نودستوریان حتی برای عقیده بودند که زبانشناسی اگر علمی و توضیحی است، الزاماً باید تاریخی باشد. در برابر عقیده آنان، سوسور ادعا کرد که بررسی همزمانی زبان نیز به همان اندازه می تواند علمی و توضیحی باشد.

توضیح همزمانی زبان از این لحاظ که ساختگراست^{۲۲} از توضیح در زمانی متفاوت است. برپایه زبانشناسی همزمانی، به جای دنبال کردن تحول تاریخی صورتهای آوایی و معانی، تمامی صورتهای و معانی موجود در یک زمان معین که به شکل یک نظام زبانی خاص با یکدیگر ارتباط دارند و با هم کار می کنند، بررسی می شود. سوسور هیچ گاه اعتبار و لزوم توضیح تاریخی زبان را انکار نکرد، و هرگز علاقه اش را به زبانشناسی تاریخی از دست نداد، ولی واقعیتی که او مورد تأکید قرار می داد این بود که توصیف همزمانی و توضیح در زمانی به عنوان دو دیدگاه کاملاً متمایز در نظر گرفته شود، و این که دو دیدگاه مذکور در عین حال مکمل یکدیگرند، زیرا توضیح در زمانی به توصیف همزمانی وابسته است.

توضیح این نکته لازم است که برخی از جنبه های تمایز میان دو دیدگاه همزمانی و در زمانی زبان که سوسور ارائه کرده است، اگر نگوییم متناقض است، لا اقل قابل بحث می باشد، از جمله و بویژه این که او تأکید می کرد که در زبانشناسی تاریخی، ساختگرایی جایی ندارد. این عقیده او از آنجا ناشی می شد که

او گمان می‌کرد که همه تغییرات زبان از بیرون از نظام آن سرچشمه می‌گیرد. در واقع، او به عوامل درونی تغییر که بعداً به عنوان تأثیرات ساختی^{۲۳} درون نظام زبان شناخته شد توجه نکرده بود. (جان لاینز، ۱۹۸۴: ۲۲۰-۲۱۸).

با این حال، سوسور برای تأکید نهادن بر تمایز میان بررسی همزمانی و در زمانی، توضیح می‌دهد که از آنجا که زبان نظامی از ارزشهاست که ساخت آن بسیار پیچیده، ولی در همین حال یکپارچه و به هم پیوسته است، لازم است به دوشیوه همزمانی و در زمانی بررسی شود (نگاه کنید به: د - زبان به عنوان نظامی از ارزشها و نه ماده). در واقع، شاید هیچ نظام نشانه‌ای دیگری چنین مجموعه گسترده‌ای از ارزشها و نیز گوناگونی عناصر را دارا نیست. بعلاوه، در هیچ نظام دیگری تا این اندازه عناصر به یکدیگر به هم بافته نیست. تعداد بسیار زیاد نشانه‌ها و نیز پیچیدگی پیوند ارزشها، بررسی زبان را به طور یکجا یعنی با در نظر گرفتن ملاحظات تاریخی و نظام درونی زبان با هم، ناممکن می‌سازد. دویدیده یاد شده یعنی زبان در امتداد زمان و زبان در یک حالت خاص، تضادهای گوناگونی را نشان می‌دهند، و از همین رو، دو گونه مطالعه همزمانی و در زمانی را الزامی می‌سازد.

نکته مهمی که در ارتباط با مطالعه حقایق زبانی مشاهده می‌شود این است که سخنگویان از توانایی و تداوم زبان در طول زمان آگاه نیستند. بلکه، آنان تنها با یک حالت زبان^{۲۴} سروکار دارند. از همین رو، زبان‌شناسی که می‌خواهد تنها یک حالت زبان را بررسی کند، لازم است تمامی دانشی را که درباره گذشته زبان در ذهن دارد، از نظر دور بدارد. یعنی حقایق در زمانی را در نظر نگیرد. در واقع، او آنچه را که در مغز سخنگویان درباره زبان‌شان وجود دارد، بررسی می‌کند. از این رو، هر نوع توجه به گذشته زبان و دخالت دادن آگاهیهای مربوط به آن

23- structural pressures.

24- language state.

در توصیف حالت کنونی زبان، قضاوت و توصیف او را از زبان نادرست خواهد کرد (سوسور: ۸۱).

برپایه زبانشناسی همزمانی، زبان به عنوان نظامی پویا یا زنده که به صورت حالتی خاص در زمانی معین وجود دارد، در نظر گرفته می شود. در واقع، یک حالت زبانی توده ای از همه فعالیت های زبانی است که سخنگویان یک جامعه هم زبان در زمانی خاص از خود بروز می دهند، مثلاً، آن گونه زبان فارسی کنونی که مردم ایران در ارتباط های رسمی، آموزشی، فرهنگی و اجتماعی خود به کار می برند یک حالت زبانی را تشکیل می دهد. برای مطالعه یک حالت زبانی، زبان شناس نمونه های زبانی را در همان دوره زمانی مورد نظر گردآوری می کند. سپس بدون در نظر گرفتن ملاحظات تاریخی، یعنی عواملی که تا آن زمان بر زبان تأثیر داشته و آن حالت زبانی را پدید آورده است، آن را بررسی و توصیف می کند. در واقع، از دیدگاه توصیف همزمانی عامل زمان نامربوط و بی اعتبار است. به همین جهت که در زبان شناسی همزمانی، تنها یک حالت زبانی خاص توصیف می گردد، به آن زبان شناسی توصیفی^{۲۵} نیز گفته می شود (کریستال: ۱۵۹). یادآوری این نکته لازم است که یک حالت زبان عملاً در یک نقطه از زمان قرار ندارد، بلکه در طولی از زمان جای می گیرد که در خلال آن تغییراتی که در زبان پدید می آید، بسیار جزئی است. شاید، این طول زمان بر حسب مورد ده سال، یک قرن و یا بیشتر باشد. چون زبان همواره تغییر می کند، بنابراین، بررسی همزمانی آن تنها از راه توصیف یک حالت خاص آن و بدون در نظر گرفتن تغییرات زبان ممکن است.

زبان شناسی در زمانی یا تاریخی نیز به نوبه خود از حالت های گذشته زبان و نیز چگونگی تحول آن مارا آگاه می سازد. روش زبان شناسی در زمانی برپایه

مقایسه لااقل دو حالت از یک زبان خاص قرار دارد. در واقع، آگاهی برچگونگی تغییر زبان از یک حالت به حالت دیگر، تنها از راه توصیف و شناختن آن دو حالت و سپس مقایسه آنها با یکدیگر میسر است. البته، ممکن است که زبانی تا زمان درازی چندان دگرگون نشود، و سپس در مدت چندسال بیکباره تغییرات عمده‌ای بپذیرد. ممکن است در دوره مشخصی از زمان، از دوزبانی که در کنار هم وجود دارند، یکی تا میزان زیادی دگرگون شود، درحالی که دیگری عملاً چندان تغییر نکند. در این حالت، لازم است در مورد زبان اول مطالعه در زمانی و در مورد زبان دوم مطالعه همزمانی به انجام برسد (کریستال: ۱۶۰).

تمایزگزاردن میان زبانشناسی همزمانی و زبانشناسی در زمانی، برای بررسی زبان راه تازه‌ای گشود و نتایج مهمی را در توصیف زبان به بار آورد. در واقع، مسأله تازه‌ای که از این راه مورد توجه قرار گرفت این بود که نظام یا ساخت زبان در یک حالت خاص یعنی در دوره مشخصی از زمان چیست و چگونه باید آن را توصیف کرد. در واقع، زبانشناسی ساختگرا^{۲۶} از همین توجه سرچشمه گرفت.

د - نظام زبان^{۲۷} و جوهر یا ماده آن^{۲۸}

برای اثبات این واقعیت که زبان تنها نظامی از ارزشهاست و نه جوهر یا ماده صوتی، لازم است که دوگونه عناصری را که در کارکرد آن نقش اساسی دارند، مورد توجه قرار دهیم، یعنی مفاهیم یا معانی و صداها. از لحاظ روانشناختی، فکر یا مفاهیم جدا از صورتهای آوایی مربوط به آن، یا به بیان دیگر،

26- structural linguistics.

27- form.

28- substance.

بدون این که به کمک نظام زبان سازمان یابد، توده‌ای بی‌شکل و نامشخص است. زبان‌شناسان و نیز پژوهشگران دیگر زمینه‌های علوم انسانی همواره بر این عقیده بوده‌اند که بدون کمک نشانه‌های آوایی زبان، انسان هرگز قادر نمی‌بود که میان مفاهیم گوناگون و فراوان تمایز صریح و استواری برقرار نماید. یعنی، بدون زبان، فکر توده‌ای بی‌طرح، خام و نامشخص می‌بود.

از سوی دیگر، همانند قلمرو خام و توده‌وار فکر بدون زبان، صداها نیز بدون فکر یا مفاهیم واقعیت‌های نامشخص و درهمی می‌بودند. ماده متغیر و انعطاف‌پذیر صوتی نیز هنگامی که در نظام زبان به کار گرفته می‌شود، به نوبه خود به بخش‌های متمایزی تقسیم می‌گردد تا صورتهای آوایی مناسب برای بیان مفاهیم مورد نیاز را فراهم آورد. به این ترتیب، روشن است که مفاهیم و صداها به طور متقارن و مربوط به هم به شکل نظامی مشخص و استوار به کار گرفته می‌شود، و برپایه آن واژه‌ها و جمله‌ها پدید می‌آید. از این رو، معلوم می‌شود که زبان به مفاهیم و صداها به گونه‌ای مرتبط به یکدیگر سازمان می‌دهد، و در واقع، به عنوان نظام پیونددهنده میان مفاهیم و صداها عمل می‌کند. نظام زبان موجب می‌شود که صورتهای آوایی در تقابل با یکدیگر، به صورت واحدهای زبانی^{۲۹} مشخص گردد (کریستال: ۱۶۰). به بیان دیگر، سازمان یافتن ارتباط مفاهیم و صداها مستلزم تجزیه مشخص و نظام یافته‌ای است که زبان آن را امکان‌پذیر می‌سازد.

برپایه مطالب بالا، واحدهای زبانی از راه پیوند^{۳۰} سازمان یافته مفاهیم و صورتهای آوایی وجود می‌یابند. توالی صداها تنها هنگامی دارای ارزش زبانی است که با مفاهیم همراه گردد. اگر صداها جدا از مفاهیم در نظر گرفته شود ماده‌ای برای مطالعه فیزیولوژی و یا فیزیک است و نه چیزی دیگر. همین حکم

29- linguistic unit.

30- association.

درباره مفاهیم یا معانی نیز صادق است. مفاهیم جدا از صورتهای آوایی موضوع بررسی روانشناسی است. بنابراین، واحدهای زبانی تنها هنگامی تحقق می‌یابد که مفاهیم با صورتهای آوایی در نظامی مشخص همراه شود (سوسور: ۱۰۳).

زبان را می‌توان قلمرو تولید^۳ نامید. یعنی هرواحد زبانی محصول تولید صداها و ویژه‌ای است که در پیوند با مفهومی خاص به کار می‌رود؛ و به این ترتیب یک صورت آوایی به صورت نشانه زبانی خاص ظاهر می‌شود. زبان را می‌توان به یک برگ کاغذ تشبیه کرد که یک رویه آن را مفاهیم یا معانی و رویه دیگر آن را صداها تشکیل می‌دهد. از این رو، مفاهیم و صداها را نمی‌توان از یکدیگر جدا دانست. موضوع مطالعه زبانشناسی مرزی است که عناصر آوایی و مفاهیم با یکدیگر پیوند می‌یابد و بر این پایه، به صورت نظامی کار می‌کند. از این رو، معلوم می‌شود که پیوند مفاهیم و صورتهای آوایی یک نظام پدید می‌آورد و نه ماده.

نکات یادشده در بالا، از آنچه پیشتر درباره دلخواهی بودن نشانه‌های زبان گفته شد، درک بهتری به دست می‌دهد. یعنی، نه تنها دوقلمروی که بوسیله نظام زبان باهم پیوند می‌یابد، در اصل بی‌شکل و درهم است، بلکه انتخاب یک بخش از صداها برای نامیدن یک مفهوم خاص نیز کاملاً دلخواهی است. در غیر این صورت، مفهوم ارزش در زبان تحقق نمی‌یافت. زیرا اگر نشانه زبانی دلخواهی نمی‌بود، در آن صورت زبان عنصری الزامی را در بر می‌گرفت که از بیرون بر آن تحمیل شده بود.

از سوی دیگر، طبیعت دلخواهی نشانه زبانی ماهیت اجتماعی زبان را نیز روشن می‌سازد. یعنی، وجود ارزشهای زبانی تنها برپایه کاربرد و قبول افراد جامعه استوار است. یک فرد به تنهایی قادر نیست یک ارزش خاص را پدید آورد. علاوه، مفهوم ارزش زبانی به آن گونه که در بالا توصیف شد، نشان می‌دهد که

در نظر گرفتن یک واحد زبانی تنها به شکل پیوند یک صورت آوایی با مفهومی خاص گمراه کننده است. تعریف واحد زبانی به این گونه، آن را از نظام زبان جدا می سازد. در صورتی که مفهوم ارزش تنها به صورت پیوند صورت آوایی و مفهوم در نظر گرفته شود، این باور را القا می کند که می توان از واحدها شروع کرد و با افزودن آنها به یکدیگر و بدون توجه به ارتباطی خاص میان آنها، نظام زبان را بنا نمود. در حالی که برعکس، لازم است از کُلّ نظام زبان شروع شود و از راه تجزیه منظم، عناصر آن مشخص گردد. برای گسترش و توضیح نظام ارزشها در زبان، لازم است ارزش از لحاظ مفاهیم، صورتهای آوایی و همچنین نشانه زبانی به عنوان یک واحد، بررسی شود. چون واحدهای زبانی به طور مستقیم به دست نمی آیند، بناچار به بررسی واژه می پردازیم، ولی واژه با واحد زبانی کاملاً برابر نیست. از این رو، چون واژه ها به عنوان نمونه های برابر با واحدهای زبانی مورد بررسی قرار می گیرند، در نتیجه، اصولی که در ارتباط با واژه مشخص می شود، به طور کلی برای همه عناصر زبانی نیز معتبر خواهد بود (سوسور: ۱۱۴-۱۱۳).

۵-۱) ارزش از لحاظ معنی، صورت آوایی و نشانه زبانی

معمولاً، هنگامی که از ارزش نشانه زبانی یا واژه صحبت می شود، معمولاً معنی آن در ذهن برانگیخته می گردد، در حالی که معنی تنها بخشی از ارزش زبانی واژه است. این اشتباه از تمایز ظریفی ناشی می شود که میان معنی و ارزش واژه وجود دارد. به بیان دیگر، در همان حال که ارزش به معنی وابسته است از آن متفاوت می باشد. در واقع، ارزش هر واژه در ارتباط با واژه های دیگر مشخص می شود. یعنی، زبان نظامی از نشانه های آوایی یا واژه ها است که از راه روابطی خاص به یکدیگر پیوند یافته اند. در این شبکه به هم پیوسته از واژه ها، ارزش هر واژه تنها از راه حضور همزمان آن با بقیه واژه ها نتیجه می شود. واژه ها از جهات گوناگون

به یکدیگر مربوط می‌باشند و این ارتباط نشان‌دهنده ارزش هریک از آنهاست. دو عامل اصلی، یعنی تقارن صورت آوایی و معنی و نیز ارتباط واژه‌ها با یکدیگر برای وجود ارزش زبانی ضروری است. یعنی، هرواژه هم از لحاظ پیوند دویخش صورت آوایی و معنی و هم برپایه تقابل آن با واژه‌های دیگر دارای ارزش است. به بیان دیگر، هرواژه واحدی از نظام زبان است، که دارای ارزش ویژه‌ای است، و ارزش آن برپایه تقابلهای معنایی و آوایی آن با واژه‌های دیگر مشخص می‌شود. از همین رو، نمی‌توان گفت که ارزش یک واژه با ارزش واژه برابر آن در زبانی دیگر یکسان است، زیرا شبکه روابط واژه‌های هر زبان با زبان دیگر متفاوت می‌باشد. مثلاً، ارزش واژه‌های فارسی «پدر»، «عمو»، «دایی»، «برادر»، «خانه» و بسیاری دیگر با ارزش واژه‌های قرینه آنها در هیچ زبان دیگری یکسان نیست. مقایسه ضمائر شخصی در زبانهای گوناگون نیز به عنوان مثال دیگری برای نشان دادن تفاوت نظام زبانها و ناهمسانی ارزش واحدهای آنها می‌تواند مورد توجه قرار گیرد (کریستال، ۱۹۷۳: ۱۶۵). در درون نظام هر زبان، تمامی واژه‌هایی که مفاهیم مربوط به هم را بیان می‌کنند، از جمله واژه‌های هم‌معنی و چندمعنی، متقابلاً یکدیگر را محدود می‌نمایند. روابط معنایی در هیچ دوزبانی یکسان نیست، و از همین رو ارزش واژه‌ها در هر زبان با زبان دیگر متفاوت است.

آنچه درباره واژه‌ها در بالا گفته شد، درباره عناصر و واحدهای دیگر زبان از جمله عناصر و روابط دستوری نیز درست است. مثلاً، ارزش جمع در زبان فارسی و در زبان عربی یکسان نیست. زبان فارسی تنها دو عنصر دستوری مفرد و جمع را داراست، در حالی که زبان عربی سه عنصر مفرد، تنبیه و جمع را به کار می‌گیرد. به همین ترتیب، پیشوندها، پسوندها، و پی‌بندهای تصریفی اسمی، صفتی و فعلی نیز در هریک از دوزبان یادشده، همانند هر دو زبان دیگری که در نظر گرفته شود، ارزش خاص خود را داراست، و به هیچ وجه یکسان نیست.

به همان گونه که ارزش معنایی هر واژه از راه روابط و تفاوت‌های آن با واژه‌های دیگر زبان مشخص می‌شود، ارزش آوایی آن نیز از راه تفاوت‌ها و تمایزهای صوتی آن با صورت آوایی واژه‌های دیگر زبان معلوم می‌گردد. به بیان دیگر، کافی نیست که بگوییم یک بخش واژه صوت است، بلکه مشخص کردن تفاوت‌ها و تمایزهای صوتی برای هر صورت آوایی حائز اهمیت می‌باشد. در واقع، تفاوت‌ها و تمایزهای صوتی موجب می‌شود هر واژه از تمامی واژه‌های دیگر زبان متمایز گردد، زیرا تمایزهای صوتی تمایزهای معنایی را به همراه دارد. بنابراین، نشانه‌های زبانی یا واژه‌ها نه تنها از راه ارزش طبیعی آنها یعنی صوت بودن، بلکه از راه وضعیت نسبی آنها در ارتباط با صورتهای آوایی دیگر دارای نقش می‌باشند. بعلاوه، سوسور بر این عقیده است که صوت که عنصری مادی است، به تنهایی به زبان تعلق ندارد، بلکه در ارتباط با آن چیزی ثانوی است. یعنی تنها، ماده‌ای است که مورد استفاده قرار می‌گیرد. روشن است که هر ارزش قراردادی با عنصر مادی خاصی که به آن مربوط می‌شود متفاوت است. مثلاً، ارزش یک سکه همان ارزش مادی جنس فلز آن نیست. یعنی، ممکن است ارزش یک سکه پنجاه ریالی با ارزش فلزی که در آن به کار رفته است برابر نباشد. در واقع، ارزش هر سکه به میزان امکان خرید با آن وابسته است. همین موضوع درباره صورت آوایی نشانه‌های زبانی یا واژه‌ها نیز درست است. به این معنی که صورت آوایی در اصل غیرمادی است، و ارزش آن بتوسط جوهر مادی آن تعیین نمی‌شود، بلکه بوسیله تفاوت‌هایی مشخص می‌شود که آن را از بقیه صورتهای آوایی متمایز می‌سازد.

اصول یادشده در بالا چنان اساسی است که در مورد تمامی عناصر مادی زبان از جمله واجها یا صداها نیز صادق است. در هر زبان، واژه‌ها برپایه نظامی از عناصر آوایی شکل می‌گیرد به گونه‌ای که هریک به طور مشخص از تعداد معینی

واحد آوایی تشکیل می‌شود. واجها یا صداهاى زبان نه براساس ویژگیهای مثبت آنها یعنی مشخصه‌هایی که دارا هستند، بلکه براساس ویژگیهای منفی آنها یعنی مشخصه‌هایی که دارا نیستند از بقیه متمایز می‌شوند. به بیان دیگر، واجها واقعیت‌هایی متقابل، نسبی و منفی هستند.

دلیل روشنی بر اثبات وجود تمایزهای واجی، تفاوت‌های صوتی خاصی است که تمایز دهنده نیست. یعنی، در زبانهای گوناگون، صداهاى متفاوتی وجود دارد که موجب تمایز معنی نمی‌شوند. مثلاً، در زبان فرانسه، برخی سخنگویان به جای r پشت‌زبانی (یا نرم کامی)، r غلطان نوک‌زبانی به کار می‌برند. یعنی، این دوصداى متفاوت برای تمایز تنها یک واج به کار می‌رود، و از این راه، هیچ‌گونه آشفتگی در زبان پدید نمی‌آید. حتی، در زبان فرانسه برخی r را مانند x/ch در زبان آلمانی (مثلاً صدای پایانی در واژه *Bach* «باخ») تلفظ می‌کنند. ولی، برعکس، در زبان آلمانی r را نمی‌توان به جای ch به کار برد، زیرا در زبان آلمانی، هر دوصدا دارای تمایز خاص خود هستند و از این رو، لازم است از یکدیگر جدا و متمایز نگه داشته شوند.

بنابر مطالب بالا، تنها تمایزها و تفاوت‌های موجود میان صورت‌های آوایی و نیز معانی نسبت به یکدیگر نظام زبان را پدید می‌آورد، و از همین رو، حائز اهمیت است. بر این اساس، هر تغییری که از لحاظ آوایی و یا معنایی در ارزش هر یک از نشانه‌های زبانی یا واژه‌ها پدید آید، در ارزش واژه‌های دیگر تأثیر می‌گذارد. از سوی دیگر، هر چند که ارزش آوایی و معنایی هر واژه از راه ویژگیهای منفی آن مشخص می‌شود، یعنی تفاوت‌ها و تمایزهایی که با صورت‌های آوایی و معانی دیگر دارد، با این حال، نشانه زبانی یا واژه دارای ویژگیهای مثبت است. بر این پایه، معلوم می‌شود که هر نظام زبانی رشته‌ای از تمایزهای صوتی است که با رشته‌ای از تمایزهای معنایی پیوند یافته است. نظام زبان از راه پیوندهای مؤثر میان عناصر

صوتی و معنایی به صورت نشانه‌های زبانی عمل می‌کند. از این رو، هر چند که معنی و صورت آوایی هنگامی که به طور جداگانه در نظر گرفته شوند، متمایز^{۳۲} و منفی هستند، با این حال، پیوند آنها یعنی نشانه زبانی یا واژه واقعیتهای مثبت است. ذهن انسان می‌کوشد برای بیان هر تمایز معنایی که درک می‌نماید یک صورت آوایی مشخص بیابد. البته، میان واژه‌های گوناگون تقابل^{۳۳} وجود دارد. در واقع، تمامی کارکرد زبان بر اساس تقابلهای موجود میان نشانه‌های زبانی یا واژه‌ها، یعنی تمایزهای آوایی و معنایی که نشان می‌دهند، استوار است.

آنچه درباره نشانه‌های زبانی یا واژه‌ها گفته شد درباره همه واحدهای زبان صادق است. زبان را به مجموعه‌ای از روابط جبری می‌توان تشبیه کرد که واحدها و عناصر آن نسبت به یکدیگر روابط پیچیده‌ای دارند. روشن است که برخی تقابلهای نسبت به برخی دیگر مهمتر است. مثلاً، تقابل اسم و فعل نسبت به تقابل مفرد و جمع مهمتر می‌باشد. مجموعه تقابلهای عناصر و واحدهای زبان چگونگی عملکرد نظام آن را پدید می‌آورد. در نظام زبان توازن پیچیده موجود میان واژه‌ها موجب می‌شود که آنها یکدیگر را به طور متقابل مشروط و محدود سازند. به بیان دیگر، زبان نظام است و نه ماده (سوسور: ۱۲۲-۱۱۴).

سوسور برای روشن ساختن ارزش یا واقعیت هر واحد زبانی نسبت به واحدهای دیگر تشبیه سودمندی را ارائه می‌دهد. او واحد زبانی را با قطاری که در زمانهای معین در مسیر خاصی حرکت می‌کند مقایسه می‌نماید، و توضیح می‌دهد که هر چند ممکن است هربار لکموتیو، سالنها و کارکنان همگی عوض شوند، ولی همواره به عنوان قطار خاص همان مسیر شناخته می‌شود، زیرا قطار مذکور همواره در تقابل با قطارهای مسیرهای دیگر باز شناخته می‌گردد.

32- Differential.

33- Opposition.

به همین ترتیب، هربار که واژه‌ای را به کار می‌بریم، ماده صوتی آن را تکرار می‌کنیم. پیوند میان دو کاربرد یک واژه بر پایه تقابلهایی است که آن را از واژه‌های دیگر مشخص می‌سازد. یعنی هرواژه می‌تواند به دفعات بی‌شماری به کار رود و همواره به عنوان همان واژه خاص شناخته شود (سوسور: ۱۰۹-۱۰۸).

همچنین، سوسور برای تأکید گذاردن بر نظام زبان به عنوان مجموعه‌ای از ارزشهای مشخص در برابر جوهر مادی آن و برای بهتر روشن کردن آن، زبان را با بازی شطرنج مقایسه می‌کند. او توضیح می‌دهد که آنچه بازی شطرنج را تشکیل می‌دهد تعداد محدودی از ارزشهاست که مهره‌ها نمایانده آنها می‌باشند. ارزش هر مهره در ارتباط با ارزش بقیه مهره‌ها مشخص می‌شود، وقاعده‌های بازی نیز بر پایه ارزش مهره‌ها استوار می‌گردد. از این رو، در واقع، مجموع ارزش مهره‌ها و قاعده‌های خاص بازی شطرنج را پدید می‌آورد. یعنی، آنچه در این بازی مهم است همین ارزشها و قاعده‌هاست. در برابر آن، جوهر مادی مهره‌ها ارزشی ندارد. مهره‌ها از هر جنسی و به هر شکلی می‌تواند انتخاب شود. هر مهره شطرنج نه به علت ماده‌ای که از آن ساخته شده است و یا شکل آن، بلکه تنها به سبب همراه شدن با ارزشی خاص به عنوان یک عنصر واقعی بازی محسوب می‌شود. هریک از مهره‌ها را که در نظر بگیریم بیرون از بازی شطرنج هیچ ارزشی ندارد. برعکس، در درون بازی، هر مهره ارزش خاصی داراست. از همین رو، اگر مثلاً در خلال بازی مهره‌ای گم شود و یا از بین برود، می‌توان مهره دیگری را جانشین آن کرد. حتی می‌توان هر شیئی را به هر شکل و از هر جنسی که باشد به عنوان جانشین مهره اصلی به کار برد، تنها به آن شرط که ارزش آن مهره به آن داده شود (سوسور: ۲۲ و ۱۱۰).

به همین ترتیب، آنچه در زبان اهمیت اصلی را داراست، همان نظام است. این که واحدها و عناصر زبانی در جوهر آوایی، یعنی به صورت گفتار ظاهر می‌شود، فرعی است.

ه- روابط همنشینی و جانشینی^{۳۴}

سوسور در نظام زبان دو گونه رابطه اساسی میان نشانه‌ها یا واحدهای زبانی تشخیص می‌دهد: رابطه همنشینی و رابطه جانشینی. دو گونه رابطه مذکور از ارزش نشانه‌ها یا واحدهای زبانی ناشی می‌شود، و در واقع نظام یا ساخت زبان برپایه آن استوار است. به این معنی، که ارزش زبانی عناصر و واحدها تضادها و هماهنگیهای ساختی خاصی را دربردارند که نظام یا ساخت زبان برپایه آن پدید آمده است. از یک سو، در گفتار، عناصر و واژه‌ها براساس طبیعت خطی زبان در رشته‌ای زنجیوار به دنبال هم ظاهر می‌شوند، و به این ترتیب، امکان تلفظ یا فراگویی دو عنصر به طور همزمان از میان می‌رود. یعنی هر عنصر تنها پس از آن که عنصر پیشین آن فرا گفته شد به دنبال آن می‌تواند ظاهر شود. از این رو، روشن است که هر صورت ترکیبی^{۳۵} همواره از دو عنصر پایی و یا بیشتر پدید می‌آید. همچنین، در هر صورت ترکیبی، ارزش هر عنصر برپایه تقابل آن با عناصر پیشین و یا پس از آن و یا هر دو مشخص می‌گردد. مثلاً، نمونه‌های زیر در زبان فارسی صورتهای ترکیبی محسوب می‌شود: داد و ستد؛ دانایی؛ بخوانید؛ خدا مهربان است؛ انسان به همه چیز می‌اندیشد.

بنابراین، همنشینی رابطه حاضر در زنجیر گفتار است، که برپایه دو عنصر، واژه، گروه، و یا بیشتر استوار می‌باشد، و موجب پدید آمدن صورتهای معنی‌دار می‌شود، مانند نمونه‌های بالا.

برپایه مطالب بالا، صورت ترکیبی واژه‌های مشتق و مرکب، گروه واژه‌ها و جمله‌ها را در بر می‌گیرد. بر این پایه، رابطه همنشینی در همه صورتهای ترکیبی زبان برقرار است. مثلاً، در جمله نمونه بالا، واژه‌های «انسان»، «به»، «همه»، «چیز»

34- syntagmatic & associative/paradigmatic relations.

35- syntagm.

و «می‌اندیشد» با ترتیب خاصی به دنبال یکدیگر به کار رفته و رشته‌ای معنی‌دار را پدید آورده است. از این‌رو، عناصر سازنده زنجیره مذکور با یکدیگر رابطه همنشینی دارند. همچنین، سه بخش معنی‌دار یا تکواژ «می»، «اندیش» و «ء د» نیز که با ترتیبی خاص به دنبال یکدیگر ظاهر شده و واژه «می‌اندیشد» را پدید آورده‌اند، با یکدیگر رابطه همنشینی دارند. اگر میان عناصری امکان همنشینی وجود نداشته باشد، در واقع، میان آنها رابطه همنشینی وجود ندارد. از این‌رو، اگر در یک زنجیره ظاهر شوند، صورتی بی‌معنی و نادرست تولید می‌شود، مانند نمونه زیر:

* درختان به همه چیز می‌اندیشند

در رشته بی‌معنی و نادرست بالا، دو واژه «درختان» و «می‌اندیشند» باهم رابطه همنشینی ندارند. در واقع، معلوم می‌شود که رابطه همنشینی همان واقعیت عینی گفتار است که براساس هماهنگی ارزش زبانی عناصر سازنده آن پدید می‌آید.

از سوی دیگر، بیرون از زنجیر گفتار، عناصر زبان نسبت به یکدیگر روابط دیگری را دارا هستند. عناصر و نشانه‌های زبانی به صورت گروه‌هایی که ویژگی مشترکی را دربردارند، در ذهن سخنگویان باهم همراه می‌باشند. مثلاً، در زبان فارسی، واژه «آموختن»، به‌طور ناخودآگاه، شماری از واژه‌های دیگر را به‌خاطر می‌آورد، به‌صورت زیر:

الف) آموختن، آموزگار، آموزنده، آموزش، آموختار، آموخته و جز اینها.

ب) آموختن، درس، دانش، دانش آموز، کتاب و جز اینها.

ج) آموختن، گفتن، شنیدن، خواندن، نوشتن و جز اینها.

د) آموختار، گفتار، نوشتار و جز اینها.

و گروه‌های دیگر.

همهٔ گروه‌های واژه‌ها از نوع بالا، به سبب دارا بودن ویژگی مشترکی که از ارزش معنایی، نحوی و یا نوعی ارتباط آوایی میان آنها (ج، د) ناشی می‌شود، به یکدیگر مربوط هستند. بخوبی روشن است که این نوع رابطه برپایهٔ تداعی یا یادآوری عناصر زبانی مربوط به هم، و خارج از زنجیر گفتار است. یعنی، به ماهیت خطی گفتار مربوط نیست. رشته‌های واژه‌ها از نوع بالا بخشی از ذخیرهٔ زبانی هر سخنگوی زبان را تشکیل می‌دهد. چنان که در بالا گفته شد، تداعیهای مذکور برپایهٔ نوعی همسانی در ارزش معنایی، دستوری و یا آوایی قرار دارد. بنابراین، برعکس رابطهٔ همنشینی، رابطهٔ جانشینی (یا تداعی)^{۳۶} عناصر غایب را که در یک گروه ذهنی و بالقوه وجود دارند مشخص می‌کند. یعنی، هرواژه واژه‌ها و عناصری را که به گونه‌ای با آن تداعی می‌شود، در ذهن برمی‌انگیزاند. می‌توان پنداشت که هرواژه در مرکز شبکه‌ای از پیوندهای واژگانی قرار دارد که ارتباطهای گوناگون آن را با واژه‌های دیگر نشان می‌دهد. بنابراین، برخلاف رابطهٔ همنشینی که برپایهٔ آن عناصر در زنجیر گفتار به طور پیاپی ظاهر می‌شوند، رابطهٔ جانشینی و یا تداعی واژه‌ها، ترتیب مشخص و یا تعداد ثابتی را نشان نمی‌دهد (سوسور: ۱۲۷-۱۲۲).

برپایهٔ رابطهٔ جانشینی، در جایگاه هر واژه و یا عنصر زبانی در زنجیر گفتار، هریک از واژه‌ها و یا عناصر دیگری که با آن ارزش معنایی - نحوی مشترکی را داراست، می‌تواند به کار رود. مثلاً، در جملهٔ نمونهٔ زیر، در جایگاه واژه‌های «انسان»، «آزادی» و «می‌خواهد»، واژه‌های دیگری ممکن است ظاهر شود به صورت نمودار زیر:

انسان	آزادی	می خواهد	روابط همنشینی
جاندار	غذا	می خواهد	
کودک	بازی	دوست دارد	
...	روابط جانشینی

نمودار (۱)

روابط جانشینی را میان عناصر سازنده واژه نیز می توان مشاهده کرد. مثلاً، در واژه فعلی نمونه «می خواهد»، بر حسب نمونه های گفتاری گوناگون، پیشوندهای فعلی «بی» /be/ و یا «نه» /na/، در جای «می» /mi/، و هر بایه فعلی دیگر در جایگاه «خواه» /xāh/، و نیز هریک از پنج شناسه فعل دیگر در جای «د» /ad/ می تواند به کار رود، به صورت زیر نمودار زیر:

می خواهد	mi - xāh - ad
بخواند	be - xān - am
ندانی	na - dān - i
می داند	mi - dān - and

نمودار (۲)

چنان که مشاهده می شود هماهنگیها^{۳۷} و پیوندهایی که بیرون از زنجیر گفتار میان عناصر زبان وجود دارد، از روابط موجود میان عناصر حاضر در زنجیر گفتار متفاوت است. یعنی، همانند روابط عناصر سازنده گفتار خطی نیست، بلکه به صورت گروههایی از واژه ها و عناصر مربوط به هم و بدون ترتیب خاص در ذهن

سخنگویان ذخیره می‌شود. به این ترتیب، برپایه رابطه جانشینی، همه واژه‌ها و عناصر زبانی در گروه‌های معینی دسته‌بندی می‌شوند؛ و نیز براساس هماهنگیها و تضادهای ساختی موجود میان گروه‌های مذکور نظام یا ساخت زبان شکل می‌گیرد.

۲- ب : زبان‌شناسی ساختگرایی سوسور

سوسور اندیشه‌های بنیادی خود را درباره بررسی زبان به صورتی یکپارچه و به هم بافته تدوین کرد، و به این ترتیب، او نخستین کسی بود که یک نظریه زبان^{۳۸} ارائه نمود. ویژگی مهم اندیشه‌های او توجه به نظام زبان^{۳۹} است که به عنوان ساختی انتزاعی می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. از اندیشه‌های سوسور چنین برمی‌آید که زبان به عنوان ساختی مشخص، نه تنها از نیروهای تاریخی که آن را پدید آورده است، بلکه همچنین، از قالب جامعه‌ای که در آن به کار می‌رود و نیز از فرایندهای روانشناختی خاصی که از راه آن فرا گرفته می‌شود و برای رفتار زبانی^{۴۰} در اختیار سخنگو قرار می‌گیرد، متمایز است. در واقع، به این ترتیب، با توجه او به زبان و ویژگیهای آن به عنوان نظام یا ساختی یکپارچه زبان‌شناسی ساختگرا^{۴۱} آغاز می‌شود. بر این پایه، یکی از مشخصه‌های عمده ساختگرایی سوسور که از اندیشه‌های او در بررسی زبان به دست می‌آید آن است که نظام یا ساخت هر زبان مخصوص همان زبان است و بر این پایه می‌بایستی بر حسب ویژگیهای خاص آن به طور متمایز توصیف گردد.

38- linguistic theory.

39- language - system.

40- linguistic behavior.

41- structuralism.

بویژه، سوسور بر این عقیده بود که زبان نظامی نشانه‌ای^{۴۲} است که در آن مفهوم یا معنی به طور دلخواهی با صورت آوایی همراه می‌شود. نکته مهمی که در ساختگرای سوسور جالب توجه می‌باشد این است که نشانه به عنوان صورت آوایی معنی‌دار در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه به شکل واقعی ترکیبی^{۴۳} تصور می‌شود که از دویخش صورت آوایی و معنی تشکیل می‌گردد، و هریک از دویخش مذکور در ساختی به کار می‌رود که از راه روابط پیوندی (یا همنشینی) و نیز تقابلی^{۴۴} نظام زبان نتیجه می‌شود. معانی جدا از صورتهای آوایی خاصی که با آنها همراه شده‌اند نمی‌توانند وجود داشته باشند. به این ترتیب، نباید تصور کرد که زبان تنها فهرستی از واژگان است، یعنی مجموعه‌ای از نامهاست که برای مفاهیم موجود یا معانی به کار می‌رود. معنی هرواژه محصول روابط معنایی ویژه‌ای است که در نظام زبان میان آن واژه و بقیه واژه‌ها برقرار می‌باشد. به همین گونه، صورت آوایی واژه نیز از شبکه تقابلی و برابریایی نتیجه می‌شود که نظام زبان برصداها تحمیل می‌کند (لاینز، ۱۹۸۴: ۲۲۱). بر این اساس، هر جمله رشته‌ای از نشانه‌هاست که هریک از آنها بخشی از معنی تمامی جمله را فراهم می‌آورد. کارکرد زبان با نمایش مجموعه تفاوتها و تقابلهای آوایی و معنایی و نیز پیوندهای ساختی واژه‌ها برپایه روابط همنشینی و جانشینی موجود میان آنها مشخص می‌شود. یعنی، در زبان همه چیز به تفاوتها و نیز به گروه‌بندیها مربوط می‌گردد که برپایه روابط مذکور استوار است. بر همین اساس، ساخت واژه‌ها و جمله‌های زبان مشخص می‌شود. مثلاً، واژه «توانا» به دو عنصر «توان - آ» تجزیه پذیر است، ولی دو عنصر مذکور دویخش مستقل و جدا از هم نیست که بسادگی باهم ترکیب شده

42- semiotic system.

43- composite entity.

44- combinatorial & contrastive relations.

باشد. واژه مذکور محصول دو واحد به هم مربوط است که تنها از راه عمل کرد متقابل خود در یک واحد بزرگتر دارای ارزش می شوند: (توان \times آ). پسوند «آ» در واژه بالا به تنهایی ارزش ندارد. آنچه در زبان به آن جایی می دهد، گروهی از واژه ها مانند نمونه های زیر است:

توانا، بینا، گویا، زایا، شنوا، دانا.

در واژه مذکور، بخش «توان» نیز مستقل نیست، بلکه از راه ترکیب با پسوند «آ» دارای ارزش است. ارزش کل واژه به سبب بخشهای آن، و ارزش بخشهای آن نیز به سبب جای آنها در کل واژه است. از همین رو، رابطه ترکیبی هر بخش نسبت به کل، به اندازه رابطه همنشینی بخشها نسبت به یکدیگر حائز اهمیت است. به همین گونه، از راه بررسی روابط همنشینی و جانشینی، واحدهای سازنده جمله و چگونگی پیوند آنها نسبت به یکدیگر مشخص می شود. در واقع، مجموع ساختهای نحوی زبان نمایش همان روابط همنشینی و جانشینی موجود میان واژه ها و عناصر زبانی است. به این ترتیب، معلوم می شود که نظریه زبان به گونه ای که سوسور ارائه کرد برپایه دوفعالیت ذهنی اساسی، یعنی تقطیع به واحدهای همشین و طبقه بندی به واحدهای هم گروه قرار دارد. (در اینجا، اشاره به این نکته لازم به نظر می رسد که چنان که در دستور زبان گشتاری^۵ مطرح می شود، تقطیع و طبقه بندی به تنهایی، برای توجیه و توصیف تمامی ساخت زبان کافی نیست. مشکوره الدینی، ۱۳۷۰).

با این حال چنان که پیشتر اشاره شد، برخی از نظریه هایی که در کتاب «درسهای زبانشناسی همگانی» به سوسور نسبت داده شده محل تأمل است، زیرا در یادداشتهایی که از درسها و سخنرانیهای باقی بوده، مشاهده نشده است. از این رو، به نظر می رسد که احتمالاً زائیده استنباط ویراستاران کتاب یادشده از

درسهای سوسور باشد که بعداً به کتاب افزوده‌اند، از جمله، آخرین جمله کتاب مذکور که چنین است: تنها موضوع واقعی زبانشناسی زبان است که به‌طور جدا از چیزهای دیگر و به‌خاطر خود آن مورد مطالعه قرار می‌گیرد (لاینز: ۲۲۱). به این معنی که نظام زبان باید به‌طور انتزاعی و جدا از جامعه‌ای که در آن به کار می‌رود توصیف شود. نظر یادشده با نظر دیگر سوسور که بی‌شک از آن اوست و برپایه آن معتقد است زبانها حقایق اجتماعی هستند، متناقض به نظر می‌رسد. در واقع، سوسور با بیان این نظر که زبان پدیده‌ای اجتماعی است، چند ویژگی آن را مورد تأکید قرار می‌دهد (لاینز: ۲۲۱)، به‌قرار زیر:

الف - نظام زبان با عناصر مادی متفاوت می‌باشد، هرچند که به‌همان گونه واقعی است.

ب - نظام زبان نسبت به‌سخنگویان آن خارجی است، و از این رو، آنان را در زیر نیروهای محدودکننده خود قرار می‌دهد.

ج - زبان نظامی از ارزشهاست که از راه قراردادهای اجتماعی استوار می‌باشد.

بعلاوه، نارساییهای دیگری نیز در ساختگرایی سوسور مشاهده می‌شود. از جمله، این که او نظام هر زبان را به‌عنوان ساختی با ویژگیهای خاص خود از همه زبانهای دیگر کاملاً متمایز و ویژه در نظر می‌گیرد. روشن است که بر این اساس، بجز ویژگیهای عمومی نشانه‌شناسی از جمله، دلخواهی بودن نشانه، توانایی تولید نشانه‌ها و تجزیه‌پذیری که در همه زبانها مشاهده می‌شود، این عقیده تأیید می‌گردد که هر زبانی ساختی خاص خود دارد، و در نتیجه، ویژگیهای همگانی زبان انسان مورد غفلت قرار می‌گیرد (لاینز، ۱۹۸۴: ۲۲۳-۲۲۱). همچنین، به‌دنبال بررسیهای بعدی درباره زبانهای گوناگون، برخی از فرضیه‌های سوسور درباره ماهیت نظام زبان نارسا تشخیص داده شده‌است. از جمله، برخی از مفاهیمی که او پیشنهاد کرده

بود، بیش از آن مبهم به نظر می‌رسید که بتواند برای توصیف زبانها به کار آید. از همین رو، برخی از مفاهیم و اندیشه‌های او در نظریه‌های ساختگرایی بعدی به شکل دیگری عرضه شد. با این حال، اندیشه‌های سوسور در پیدایش نظریه‌های زبانشناسی در دهه‌های بعد تأثیر بسزایی داشت. در واقع، نظریه‌ها و روشهای گوناگون ساختگرایی^{۴۶}، با به‌طور کلی آنچه بعدها به‌عنوان زبانشناسی ساختگرا^{۴۷} یا طبقه‌بندی^{۴۸} شناخته شد، برپایه اندیشه‌های ساختگرایانه سوسور شکل گرفت (بی‌پرویش: ۳۳-۳۲).

۳- گسترش مکتبها و نظریه‌های زبانشناسی در اروپا

گسترش اندیشه‌ها و مفاهیم ساختگرایانه سوسور در بررسی زبان موجب شد تا در دهه‌های بعد تا کمی پس از نیمه سده بیستم، چندین مکتب و نظریه زبانشناسی در اروپا و نیز امریکا پدید آید. هرچند که روشهای مکتبها و نظریه‌های زبانشناسی ساختگرا کم‌وبیش با یکدیگر متفاوت است با این حال، همه برپایه برخی اصول و مفاهیمی گسترش یافتند که بیشتر سوسور عرضه کرده بود. از همین رو، برخلاف تفاوتها و نیز شکل متمایز آنها از یکدیگر، همه اصول کم‌وبیش یکسانی را نشان می‌دهند. مهمترین مکتبهای زبانشناسی ساختگرا در اروپا، با نامهای زبانشناسی نقش‌گرا^{۴۹}، مکتب کپنهاگ^{۵۰}، و مکتب زبانشناسی لندن شناخته شده است.

46- structuralism.

47- structural linguistics.

48- taxonomic linguistics.

49- functionalism/functional linguistics.

50- Copenhagen School.

۴- زبانشناسی نقش گرا

زبانشناسی نقش گرا نخست با پژوهشهای زبانشناسان مکتب پراگ^{۵۱} آغاز شد. انجمن زبانشناسی پراگ^{۵۲} در سال ۱۹۲۶ تشکیل گردید، و تا پیش از جنگ دوم جهانی، بویژه بر زبانشناسی اروپا تأثیر زیادی برجای گذاشت. دویژوهشگر مشهور و برجسته، رومن یاکوبسون^{۵۳} و نیکولای تروبتسکوی^{۵۴} که مهاجران روسی بودند از اعضای بنام انجمن مذکور به شمار می‌روند. پژوهشگران مکتب پراگ همواره خود را مرهون زبانشناسی ساختگرایی سوسور می‌دانستند، هر چند که برخی از نظرات او را بویژه تمایز شدید میان زبانشناسی همزمانی و در زمانی و همچنین یکپارچگی نظام زبان را انکار می‌کردند (لاینز، ۱۹۸۴: ۲۲۴). با این حال بویژه به دنبال بررسیهای سوسور درباره صداهای زبانشناسان مکتب پراگ کوشیدند که در این زمینه نظرات روشن و مؤثری ارائه دهند.

در واقع، نخستین نظرات مؤثر مکتب پراگ در زمینه واج‌شناسی بود. تروبتسکوی دو مفهوم اساسی تقابل نقشی^{۵۵} و مشخصه‌های تمایز دهنده^{۵۶} را در واج‌شناسی عرضه کرد (لاینز، ۱۹۸۴: ۲۲۴). مفهوم تقابل نقشی موجب شد که به صراحت مفهوم واج مشخص گردد. او اظهار نظر کرد که تفاوت میان آواشناسی و واج‌شناسی بر پایه تقابلهای نقشی در ساخت آوایی زبان آشکار می‌شود. به این

51- Prague School.

52- Prague Linguistic Circle.

53- Roman Jakobson.

54- Nikolaaj Trubetzkoy.

55- functional contrast.

56- distinctive feature.

ترتیب، تروبتسکوی نیاز به بررسی واج‌شناسی را به‌طور جداگانه و علاوه بر آواشناسی، مورد تأکید قرار داد. به عقیده او دو زمینه علمی یادشده مکمل یکدیگر است ولی هریک هدفی متفاوت دارد. در آواشناسی، فیزیک و فیزیولوژی صداها بررسی می‌شود، درحالی‌که در واج‌شناسی نقش صداها در درون یک نظام یا ساخت مورد توجه قرار می‌گیرد. برای رسیدن به واجها و در نتیجه نظام آوایی زبان، لازم است به تضاد^{۵۷} یا تقابل^{۵۸} میان صداهاى آن توجه شود. تنها با تعیین این گونه تقابلها به نظام و روابط متقابل آوایی می‌توان پی برد. به عقیده پژوهشگران مکتب پراگ، معیار تعیین تقابل تمایزدهنده میان صداها معنی است. یعنی هر تفاوت آوایی که با تفاوت معنایی همراه باشد تمایزدهنده است. در واقع، آنچه سبب تمایز یک واحد آوایی یعنی یک واج، از واج دیگر می‌شود، واقعاً خود صوت نیست، بلکه نقش تمایزدهنده آن است. در زبانهای گوناگون، صداهاى متفاوتی را می‌توان مشاهده کرد که تفاوت آوایی آنها تمایزدهنده نیست و در نتیجه موجب تقابل واجی و تمایز معنایی نمی‌شود. صداهاى [i] و [ɪ] را در زبان ژاپنی، [r] و [ɾ] و گاهی [x] را در زبان فرانسه و [q] و [ɣ] را در زبان فارسی به‌عنوان نمونه‌هایی از تفاوت‌های آوایی که نقش تمایزدهنده ندارند می‌توان یادآوری کرد. تروبتسکوی مفهوم بار نقشی^{۵۹} را نیز در ارتباط با تقابل واجی ارائه کرد. بار نقشی بیانگر میزان استفاده از تقابل واجی خاص در نظام زبان است. مثلاً، در زبان فارسی، بار نقشی تقابل دو واج /s/ و /z/ بسیار زیاد است، به این معنی که واژه‌های بسیاری را از یکدیگر متمایز می‌سازد، درحالی‌که تقابل دو واج /k/ و /g/ دریافت آوایی پس از /s/ خنثی می‌شود. یعنی، در گفتار عادی، هریک از دو صدای

57- opposition.

58- contrast.

59- functional load.

دو صدای [k] و یا [g] ممکن است به دنبال [s] ظاهر شود، مانند نمونه‌های: اشک، رشک، خشک، مشک، لشکر، سرشک. از این رو، می‌توان گفت که بار نقشی تقابل دو واج /k/ و /g/ کمتر از بار نقشی تقابل /s/ و /z/ است. از سوی دیگر، بار نقشی تقابل /ʒ/ و /j/ بسیار ضعیف است، به طوری که در گفتار غیررسمی، این دو واج اغلب به جای یکدیگر ظاهر می‌شوند. در واقع، ظاهر شدن هریک از دو صدای [ʒ] و [j] به جای دیگری در هیچ موردی موجب تغییر معنی نمی‌شود، بلکه تنها نشان‌دهنده تلفظ غیررسمی است، مانند نمونه‌های: ژاله، مژه، مژده، مجتبی، مجد، کج. همچنین، مثلاً در زبان انگلیسی، بار نقشی تقابل /a/ و /ɔ/ به طور نسبی چنان ضعیف است که اغلب دو صدای [a] و [ɔ] بدون ایجاد تغییر معنی به جای یکدیگر ظاهر می‌شوند (بولینگر، ۱۹۶۸: ۵۱۵-۵۱۴)، مانند نمونه‌های:

. caught-cot, taught-tot

تروپتسکوی علاوه بر تقابل نقشی، مفهوم مشخصه‌های تمایزدهنده واجها را نیز ارائه کرد. برای تعیین مشخصه‌های واجی، او لازم می‌داند نخست تقابل دسته‌های واجها نسبت به یکدیگر به صورت نظامی به هم بافته مشخص شود. به این ترتیب، شبکه‌ای از تقابلهای دسته‌های واجی به دست می‌آید، مثلاً، صامتهای بی‌واک، صامتهای باواک، دماغی، دهانی، لسی، لثوی، کامی، انسدادی، سایشی و جز اینها. روشن است که واجهای هر دسته در یک ویژگی تمایزدهنده یا مشخصه مشترک هستند. همچنین، هرواج بر حسب تقابلهایش در چند دسته واجی جای می‌گیرد. بر این اساس، هرواج به صورت مجموعه‌ای از مشخصه‌ها در نظر گرفته می‌شود (مثلاً، در زبان فارسی، /g/ : انسدادی، باواک، نرم کامی). بعلاوه، هرواج بوسیله مشخصه‌های آن، از تمامی واجهای دیگر متمایز می‌گردد. به این ترتیب، توصیف واجهای هر زبان بر پایه تعدادی مشخصه‌های تمایزدهنده ممکن

می‌شود (نگاه کنید به: مشکوة‌الدینی، ساخت آوایی زبان).

دسته‌بندی دوتایی مشخصه‌های واجی نیز در اصل از اندیشه‌های مکتب پراگ است. به کار بردن نشانه‌های مثبت و منفی (+ و -) برای هر مشخصه نشان‌دهنده دو واج متقابل است. مثلاً، [+باواک] و [-باواک] می‌تواند هرواج باواک را از واج بی‌واک متقابل آن مشخص کند، مانند: /b/ و /p/، /d/ و /t/، /z/ و /s/ و جزاینها. بر این پایه، هرواج را بر حسب این که مشخصه‌ای را داشته باشد و یا نداشته باشد می‌توان توصیف کرد. به دنبال تروبتسکوی، یا کوبسون مفهوم مشخصه‌های واجی را گسترش داد، و سپس بتوسط موریس هله^{۶۱} شاگرد یا کوبسون و با همکاری نوآم چامسکی^{۶۲} در واج‌شناسی زایا^{۶۳} راه یافت.

مفهوم دیگری که بتوسط مکتب پراگ بیان شد «نشانداری»^{۶۴} بودن در برابر «بی‌نشان»^{۶۵} بودن یک واج و یا عنصر زبانی است. در واقع، مفهوم نشانداری بودن بیانگر اطلاع خاصی است که در یک عنصر زبانی قالب‌ریزی می‌شود. مثلاً، واج /d/ از واج /t/ یک مشخصه مثبت بیشتر دارد. یعنی، واج /d/ باواک و واج /t/ بی‌واک است. به بیان دیگر، یک مشخصه در واج /d/ وجود دارد، در حالی که در واج /t/ وجود ندارد. از این رو، می‌توان گفت که از جفت واج /d/ و /t/، عضو بی‌نشان و /d/ عضو نشانداری است. البته، این طور نیست که عضو بی‌نشان همیشه یک ویژگی آوایی را که سبب تمایز آن از عضو نشانداری می‌شود فاقد باشد، بلکه ممکن است در شرایط خاصی نسبت به آن بی‌تفاوت باشد. مثلاً،

61- Morris Halle.

62- Noam Chomsky.

63- generative phonology.

64- marked.

65- unmarked.

واج /k/ در واژه «کمان» /kaman/، نسبت به مشخصه «واک» بی نشان است، درحالی که همین واج نسبت به مشخصه یادشده در واژه «اشک» بی تفاوت می باشد. یعنی واج پایانی می تواند به صورت بی واک [k] و یا با واک [g] تلفظ شود. اصل نشاندار بودن در برابر بی نشان بودن، بعداً در معنی شناسی نیز به کار رفته است. همچنین، مفهوم «صورت زیربنایی»^{۶۶} در بررسی صورت آوایی واژه ها، نخست بتوسط مکتب پراگ عرضه شد، هرچند که اصطلاح بالا را عیناً به کار نبردند. واج واژی^{۶۷} اصطلاح خاصی است که مکتب پراگ برای بیان و نمایش تفاوت میان صورت واجی زیربنایی و صورت آوایی برخی واژه های هم خانواده که تفاوت آوایی خاصی را نشان می دهند، به کار برده است. مثلاً، در زبان فارسی، واج زیربنایی /z/ در بُن ماضی فعل /āmuxtam/ «آموختم»، همان /z/ است که دریایه فعلی و نیز بُن حال آن یعنی، /mi-āmuzam/ «می آموزم» مشاهده می شود. بعلاوه، تروبتسکوی نقش مرزنامی^{۶۸} و نقش عاطفی^{۶۹} مشخصه های زبرزنجیری^{۷۰} و واجها را نیز مورد توجه قرار می دهد. او به این واقعیت اشاره می کند که مشخصه های زبرزنجیری، یعنی تکیه^{۷۱}، نواخت^{۷۲}، کشش^{۷۳} و جز اینها، همانند واجها از راه جانشینی برای تمایز میان دو واژه و یا صورت زبانی

66- underlying form.

67- morphoneme/morphophoneme/morphophonemics.

68- demarcative function.

69- expressive function.

70- suprasegmental features.

71- stress.

72- tone.

73- length.

به کار نمی‌رود، بلکه مشخصه‌های یادشده بیشتر به یکپارچگی آوایی واحدهای زبانی کمک می‌کند. به بیان دیگر، به کمک مشخصه‌های زیرزنجیری، واحدهای زبانی پیاپی بر روی زنجیر گفتار متمایز می‌گردد، و به این ترتیب، مرز واژه^{۷۴} میان واژه‌های مجاور مشخص می‌گردد. در بسیاری زبانها (از جمله لهستانی^{۷۵}، چک^{۷۶} و فنلاندی^{۷۷} و نیز زبان فارسی) جای تکیه برجسته ثابت و قابل پیش‌بینی است. از همین رو، تکیه در زبانهای یادشده به گونه‌ای مرزناماست. در حالی که برعکس، در زبان انگلیسی، جای تکیه برجسته در واژه‌ها چندان قابل پیش‌بینی نیست. بنابراین، نمی‌تواند همواره مرزما باشد. با این حال، در زبان انگلیسی نیز در برخی موارد، تکیه نقش مرزنمایی دارد. همچنین، ممکن است وقوع و یا توالی خاصی از واجها مرزما باشد. مثلاً، در زبان انگلیسی، صامت /h/ (به استثنای برخی نامها)، تنها در آغاز واژه ظاهر می‌شود. برعکس، صامت /D/ بدون صامت بعدی، تنها در پایان واژه به کار می‌رود. از این رو، در زبان انگلیسی، وقوع صامتهای /h/ و /D/ می‌تواند نشان‌دهنده مرز واژه باشد. در زبان فارسی نیز ممکن است وقوع برخی واجها به گونه‌ای به مرزنمایی مربوط باشد. از جمله، در زبان فارسی رسمی، مصوت /æ/، به استثنای دو واژه /væ/ «و» و /næ/ «نه» هیچ‌گاه در پایان واژه ظاهر نمی‌شود. از همین رو روشن است که جایگاه وقوع آنها مرز پایانی واژه نیست. ترویتسکوی واقعیت‌های واجی یادشده در بالا را نشانه‌های مرزی^{۷۷} واژه می‌نامد.

از سوی دیگر، منظور از نقش عاطفی مشخصه‌های زیرزنجیری دلالت آنها

74- Word - Boundary/Morpheme-Boundary.

75- Polish.

76- Czech and Finnish.

77- Boundary - signals.

بر احساس یا حالت خاصی است. به این معنی که در برخی موارد سخنگویان برای بیان احساس یا حالت خاص خود از تکیه، کشش و زیروبمی^{۷۸} در گفتار استفاده می کنند. مثلاً، در زبان فارسی، هنگامی که واژه های «رنیس»، «آقا»، «خانم»، «خدمتگزار»، «خوب»، «لذیذ» و بسیاری دیگر به همراه تکیه، کشش و یا زیروبمی خاص عاطفی تلفظ شود، به معنی اصلی خود اشاره ندارد، بلکه بیانگر احساس یا حالت گوینده نسبت به شخص و یا چیز خاصی است. بویژه، در زبانهای مانند زبان فرانسه که تکیه تمایز دهنده معنی نیست و بعلاوه نقش مرزنمایی نیز ندارد، تلفظ برجسته آغاز واژه دارای نقش عاطفی است و به احساس خاصی اشاره دارد. به هر حال، همه زبانها برای بیان احساس، مجموعه ای از امکانات آوایی ویژه را در اختیار سخنگویان خود قرار می دهند. از این رو، در توصیف ساخت آوایی زبان، لازم است نقش عاطفی نیز همانند نقش توصیفی^{۷۹}، مورد توجه قرار گیرد (لاینز، ۱۹۸۴: ۲۲۵-۲۲۴).

علاوه بر ارائه نظرات گسترده و اساسی درباره واج شناسی که در بالا از آن گفتگو شد، زبان شناسان مکتب پراگ چگونگی قالب ریزی مفاهیم در درون ساخت جمله های زبان، و همچنین میزان بار معنایی نهاد و گزاره و بخشهای سازنده آنها را نیز از دیدگاهی نقش گرایانه و روانشناختی مورد توجه قرار دادند. بعلاوه، آنان درباره روند تغییر ارزش معنایی واژه ها در هر بار کاربرد آنها در بافتی خاص نیز نظراتی ارائه کردند (بولینگر: ۱۹۶ و ۵۱۶).

یکی دیگر از مسایل مورد توجه زبان شناسان مکتب پراگ در ارتباط با ساخت دستوری زبان نمای جمله نقشی^{۸۰} است. به این معنی که لاقل در برخی

78- Pitch.

79- descriptive function.

80- functional sentence perspective.

زبانها از لحاظ ترتیب واژگانی^{۸۱}، موقعیت ارتباطی^{۸۲}، گوینده و شنونده ساخت نحوی جمله را مشخص می‌کند. همچنین، ساخت جمله بویژه از راه آنچه که اطلاع پیشین^{۸۳} و آنچه که در برابر این سابقه به عنوان اطلاع نو به‌شونده داده می‌شود مشخص می‌گردد. مثلاً، درجمله نمونه زیر در گفتار عادی زبان فارسی:

موفق شد علی!

«موفق شد» اطلاع نو و «علی» اطلاع پیشین است؛ و چنان که ملاحظه می‌شود ترتیب واژگانی جمله برپایه همین گونه اطلاعات مشخص می‌گردد.

به هر حال زبان‌شناسان نقش گرا در ارتباط با بررسی وضعیتهای ارتباطی جمله، واژه‌های فنی و تعبیرهای متفاوتی را به کار برده‌اند که مشکل بتوان آنها را در درون چهارچوب نظری یکپارچه‌ای قرار داد. تنها وجه مشترک همه آنان این است که ساخت گفتار از راه موقعیت کاربردی آن و نیز بافت ارتباطی^{۸۴} خاصی که در آن ظاهر می‌شود تعیین می‌گردد.

از لحاظ روش شناختی، زبان‌شناسان مکتب پراگ از آغاز هم تاریخ‌گرایی^{۸۵} و مطلق‌گرایی^{۸۶} نودستوریان^{۸۷} نسبت به‌زبان را مردود می‌دانستند و هم ذهن‌گرایی^{۸۸} فلسفه غرب پیش از سده نوزدهم را که برپایه آن

81- word - order.

82- communicative setting.

83- background information.

84- communicative context.

85- historicism.

86- positivism.

87- neo-grammarians.

88- intellectualism.

زبان تنها تظاهر بیرونی فکر تصور می‌شد نادرست می‌انگاشتند. البته، میان نقشگرایی و ذهن‌گرایی تضاد منطقی وجود ندارد، زیرا می‌توان تصور کرد که تنها و نخستین نقش زبان بیان فکر منطقی^{۸۹} است و چنین در نظر گرفت که ساخت زبان از راه تعدیلهای مناسب آن برای منظوره‌های گوناگون و برحسب همین نقش نخستین یعنی بیان فکر منطقی مشخص می‌شود. به‌رحال نه تنها زبان‌شناسان مکتب پراگ، بلکه همه کسانی که خود را نقش‌گرا می‌خوانند چند نقشی بودن^{۹۰} زبان و همچنین اهمیت نقشهای بیان احساس یا عاطفی^{۹۱}، اجتماعی و برانگیزندگی^{۹۲} علاوه بر نقش توصیفی زبان را مورد تأکید قرار می‌دهند (لاینز: ۲۲۷).

هرچند که روشهای نقشگرایی در بررسی زبان کم‌وبیش با یکدیگر متفاوت است، با این حال همه برپایه این اصل مشترک گسترش یافته که زبان ابزار ارتباط اجتماعی است؛ و از همین رو، محصول نقشهای نشانه‌ای به هم وابسته آن یعنی نقش بیان احساس یا عاطفی، اجتماعی، برانگیزندگی و توصیفی می‌باشد. از این جهت، زبان‌شناسی نقش‌گرا با نظر زبان‌شناسان اجتماعی^{۹۳} و نیز آن دسته از فلاسفه زبان که رفتار زبانی را در درون ارتباط اجتماعی در نظر می‌گیرند مشابه است، درحالی که از این لحاظ و نیز برخی جنبه‌های اساسی دیگر در برابر نظریه زایا^{۹۴} تضاد شدیدی نشان می‌دهد (نگاه کنید به: مشکوة‌الدینی، ۱۳۷۰ ب).

89- propositional thought.

90- multifunctionality.

91- expressive.

92- conative.

93- sociolinguists.

94- generativism.

با این حال، برخی توضیحهای نقشگرایی برای توصیف زبان چندان قانع کننده به نظر نمی‌رسد. ازجمله در صورتی که زبان برپایه نقشهای اجتماعی شکل می‌گرفت، لازم می‌آمد که عناصر و ساخت زبانی غیردلبخواهی باشد. بعلاوه، چون نظامهای گوناگون زبانها نقشهای نشانه‌ای یکسانی را ایفا می‌کردند، در آن صورت لازم می‌آمد که ساختهای کم‌ویش مشابه می‌داشتند. همچنین، در آن صورت ممکن بود ادعا شود که برای بسیاری حقایق زبانی که بظاهر کاملاً دلبخواهی به نظر می‌رسد، توضیحهای نقشی می‌توان یافت؛ مثلاً برای این واقعیت که در زبانهای فارسی و فرانسه و برخی دیگر، در گروه اسمی صفت به دنبال اسم به کار می‌رود، در حالی که در زبان انگلیسی و برخی زبانهای دیگر، پیش از اسم ظاهر می‌شود؛ و این که در زبان فارسی معمولاً فعل در پایان جمله و در زبان انگلیسی در آغاز گروه فعلی به کار می‌رود، و جزاینها. به‌طور کلی برپایه توصیف نقشی، ممکن بود تصور شود که وجود یک ویژگی نقشی در زبان بر ظاهر شدن و یا برعکس، بر نبودن یک ویژگی زبانی خاص دلالت دارد که بظاهر دلبخواهی می‌نماید.

از این رو چنان که در بالا گفته شد، توضیحهای نقش گرایی یاد شده در بالا قانع کننده به نظر نمی‌رسد. شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد بسیاری از عناصر زبانی و ساختهای دستوری در اصل دلبخواهی است. ازجمله چنان که پیشتر گفته شد، فرایند تغییر در زبان را می‌توان یادآوری کرد، که نشان می‌دهد رابطه صورت و معنی ذاتی نیست بلکه دلبخواهی است؛ زیرا در صورتی که رابطه مذکور دلبخواهی نمی‌بود تغییر روی نمی‌داد. بنابراین، زبانشناسی نقش‌گرا به صورتی که در بالا نمایانده شد، یعنی بر این مبنی که ساخت زبان برپایه نقشهای نشانه‌ای توصیف‌پذیر باشد قابل دفاع نیست (لاینز، ۱۹۶۸: ۲۲۸-۲۲۷).

نظرات نقش‌گرایانه زبان‌شناسان مکتب پراگ با پژوهشها و بررسیهای

آندره مارتینه^{۹۵} زبانشناس فرانسوی عمق و گسترش بیشتری یافت. او تجزیه دوگانه^{۹۶} زبان یعنی دو سطح تکواژها^{۹۷} و واجها را به عنوان سازمان درونی همه زبانها به صراحت بازساخت؛ و نظام آوایی و نقش عناصر واجی را برپایه اصول زبانشناسی همزمانی و فراهم کردن پیکره زبانی^{۹۸} به دقت بررسی کرد. در این زمینه، او واجها، مشخصه های واجی، واجگونه ها و نیز برخی فرایندهای واجی را توصیف کرد. همچنین، تکواژ و دسته بندی آن، واژه و ساخت آن، مقوله های واژگانی از جمله اسم، فعل، صفت، قید، حرف اضافه، حرف ربط و ضمیر، و فرایندهای ترکیب^{۹۹} و اشتقاق^{۱۰۰}، و نیز برخی زنجیره های نحوی از جمله نهاد و زنجیره گزاره ای^{۱۰۱} و همچنین برخی دیگر از بخشهای جمله را توضیح داد. در واقع، مارتینه اصول زبانشناسی نقش گرا را در نوشته های خود بخوبی ارائه کرد (مارتینه، ۱۹۶۴).

۵- مکتب زبانشناسی کوپنهاگ

الف - اصول کلی نظریه بلمزلف

مکتب زبانشناسی کوپنهاگ نیز پس از سوسور و برپایه گسترش نظریات او

95- Andre Martinet.

96- double articulation.

97- moneme/morpheme.

98- corpus.

99- composition.

100- derivation.

101- predication syntagm.

پدید آمد. لویی یلمزلف^{۱۰۲} در کتاب «درآمدی بر نظریه‌ای دربارهٔ زبان»^{۱۰۳} که به سال ۱۹۴۳ به چاپ رسید، توصیف ساخت زبان را به گونه‌ای خاص برپایهٔ ملاحظات منطقی و برداشت‌های جبری ریاضی ارائه کرد. از همین رو، تعاریفی که او برای روابط ساختی زبان در کتاب یادشده به دست داد، بسیار دقیق ولی در عین حال پیچیده و دربرخی موارد دور از کاربرد است (بی‌بروش: ۵۱).

یلمزلف برای توصیف دقیق زبان، روش قیاسی^{۱۰۴} یعنی حرکت از کل یا طبقه^{۱۰۵} به جزء^{۱۰۶} را برمی‌گزیند. همچنین، توجه به اصول منطقی یعنی جامعیت، سادگی و خالی از تناقض بودن توصیف را مورد تأکید قرار می‌دهد. او زبان را به عنوان یک طبقهٔ کلی و به صورت نظامی به هم بافته در نظر می‌گیرد که تمامی متنهای^{۱۰۷} زبانی را در برمی‌گیرد. به نظر یلمزلف، متنهای زبانی واقعیت‌هایی انتزاعی است که از راه به کار بستن قضایا و نظریات منطقی سودمند و آزمون‌پذیر بر توده‌ای از گفتار مربوط به زبانی خاص استنتاج می‌شود. بنابراین، چگونگی واقعیت متنهای زبانی به سودمندی و نیز شیوهٔ به کار بستن روشهای منطقی برگشتار وابسته است. چنان که گفته شد، متنهای زبانی استنتاج‌هایی منطقی است که از مادهٔ گفتار انتزاع می‌شود. بر این پایه، نظام روابط ساختی زبان از تجزیهٔ طبقه‌ای متنهای زبانی به دست می‌آید، به این ترتیب که هربار هر متن به بخشهای کوچکتر تجزیه می‌شود، و این کار ادامه می‌یابد تا تجزیه کامل گردد و سرانجام عناصر

102- Louis Hjelmslev.

103- Prolegomena to a Theory of Language.

104- deduction.

105- class.

106- component.

107- texts.

بنیادی و تجزیه‌ناپذیر زبان مشخص شود (یلمزلف: ۱۳-۱۱).

یلمزلف در نظریه خود، بویژه دو مفهوم اصلی از نظریات سوسور را مورد توجه قرار داد: الف - زبان نظامی از ارزشهاست؛ ب - زبان نظام یا صورت است و نه جوه یا ماده. علاوه، او لازم می‌داندست که زبان به عنوان واقعیتی کلی و مستقل و به طور جدا از ارزشهای غیرزبانی آن یعنی، جنبه‌های فیزیکی، فیزیولوژیایی، روانشناختی و اجتماعی مورد توجه قرار گیرد. به نظر او، از راه بررسی زبان به شیوه یادشده، به دانش معرفت‌شناسی همگانی^{۱۰۸} نیز کمک زیادی می‌شود، هرچند که از سوی دیگر، بدون به کارگیری اصول معرفت‌شناسی، تدوین نظریه زبانی ممکن نیست (یلمزلف: ۶-۵ و ۱۵).

یلمزلف برای ارائه یک نظریه تحلیلی، در ساخت زبان سه بخش اصلی، یعنی نظام آوایی^{۱۰۹}، نظام معنایی^{۱۱۰} و نظام دستوری^{۱۱۱} را بازمی‌شناسد. همچنین، برای زبان، نظامی زیربنایی^{۱۱۲} در نظر می‌گیرد، و از این راه روابط ساختی زبان را مشخص می‌سازد. از دیدگاه او، هدف نظریه زبانی به دست دادن روشی کاربردی^{۱۱۳} است که با به کار بستن آن عناصر زبانی همگون به طور همساز^{۱۱۴} و جامع توصیف شود، و در همان حال، بتواند برای توصیف همه زبانها به کار آید (یلمزلف: ۱۵-۱۰).

108- general epistemology.

109- phonetic system.

110- semantic system.

111- grammatical system.

112- underlying system.

113- procedural method.

114- self - consistent.

یلمزلف هراساخت صوری زبان، یعنی واژه، گروه، جمله و یا رشته‌ای از جمله‌ها را زنجیره^{۱۱۵} می‌نامد، و سپس در تحلیل هر زنجیره زبانی میان عناصر سازنده، روابط سه گانه‌ای را تشخیص می‌دهد:

الف) رابطه متقابل^{۱۱۶} :

این رابطه آن گونه وابستگی را میان دو عنصر زبانی نشان می‌دهد که وجود هریک مستلزم وجود دیگری باشد. مثلاً، رابطه صامت و مصوت در سطح صداها، بخشهای معنی دار در ساخت واژه، یعنی پایه واژگانی و پسوند و یا پیشوند، و رابطه نهاد و گزاره در ساخت جمله از همین گونه است.

ب) رابطه یک سویه^{۱۱۷} :

رابطه یک سویه به آن گونه وابستگی دو عنصر زبانی در یک زنجیره گفته می‌شود که تنها وجود یک عنصر مستلزم وجود دیگری است و نه برعکس. به بیان دیگر، تنها وجود یکی الزامی و اصلی است و عنصر دیگر تنها در رابطه با عنصر اصلی می‌تواند به کار برود و یا به کار نرود، مثلاً، رابطه اسم و وابسته صفتی در گروه اسمی مانند «منظره زیبا»، و یا فعل و قید مانند «خوب اندیشیدن». یعنی، در نمونه‌های بالا به ترتیب، عناصر «منظره» و «اندیشیدن» الزامی و اصلی است در حالی که عنصر وابسته صفتی «زیبا» و عنصر قیدی «خوب» به ترتیب وابسته به وجود «اسم» و «فعل» همراه آنهاست.

115- chain.

116- interdependence.

117- unilateral/determination.

ج) رابطه فراگردی^{۱۱۸} :

به رابطه دو عنصر که به طور سازگار در یک زنجیره باهم به کار می‌روند، ولی وجود هیچ یک وجود دیگری را الزامی نمی‌سازد رابطه فراگردی گفته می‌شود، مانند رابطه دو عنصر قیدی حالت، زمان، مکان و یا جزئیات، و همچنین دو اسم همپایه و یا دو وابسته صفتی در یک زنجیره زبانی.

یلمزلف به پیروی از نظریات سوسور، زبان و گفتار را از یکدیگر متمایز می‌انگارد. بعلاوه، چنان که اشاره شد، او همه صورتهای زبانی را زنجیره و اجزای هر زنجیره را بخش^{۱۱۹} یا سازه می‌نامد. براین پایه، همه صورتهای زبانی گوناگون، یعنی جمله، جمله وابسته، گروه، واژه و نکواتر همه زنجیره‌هایی با گستردگیهای متفاوت به شمار می‌آید. از سوی دیگر، طبقات درون نظام زبان را مقوله^{۱۲۰} و هریک از اجزاء هر مقوله را عضو^{۱۲۱} می‌نامد. با این حال، چنان که گفته شد، یلمزلف نظام زبان و گفتار را به یکدیگر پیوسته می‌داند، به گونه‌ای که گفتار نظام را تعیین می‌کند، و در همان حال، خود از راه حضور نظامی در پس آن پدید می‌آید (یلمزلف: ۳۰-۳۹ و ۳۹).

ب - حوزه آوایی و حوزه معنایی

به نظر یلمزلف نقش نشانه^{۱۲۲} بر پایه دو واقعیت مربوط به هم یعنی لفظ^{۱۲۳}

118- constellation.

119- part.

120- paradigm.

121- member.

122- sign-function.

123- expression.

یا صورت آوایی و محتوی^{۱۲۴} یا معنی مشخص می‌شود. نقش نشانه بدون حضور همزمان هردو واقعیت یادشده و پیوند و یکپارچگی^{۱۲۵} آنها تحقق نمی‌یابد. هر صورت آوایی تنها از این جهت که به یک معنی مربوط است، و همچنین هر معنی بر این پایه که با یک صورت آوایی پیوند دارد، دارای نقش نشانه‌ای است. فکر بدون گفتار محتوی یا معنی زبانی به شمار نمی‌رود و از همین رو، بخشی از نشانه را تشکیل نمی‌دهد. به همین ترتیب، گفتار بدون فکر نیز تنها رشته‌ای از صداهاست که به هیچ معنایی مربوط نیست. همه گفتارهای مربوط به یک زبان بیانگر فکر^{۱۲۶} است. فکر یا اندیشه در اصل توده‌ای بی‌شکل و واقعیتهای تجزیه نشده است. هر زبانی مرزهای معنایی یا طرح واژگانی‌اش را در درون همین توده فکر بی‌شکل قرار می‌دهد و در آن بر عوامل ویژه و گوناگونی تأکید می‌گذارد. آنچه «صورت معنی»^{۱۲۷} را تعیین می‌کند تنها نقش نشانه‌ای زبان است. بر این پایه، در هر فرایند^{۱۲۸} گفتار، صورت معنی را می‌توان تشخیص داد که از فکر محض یعنی «جوهر معنی»^{۱۲۹} متفاوت است، و در واقع، آن را به صورت‌های خاصی شکل می‌دهد و بر آن طرح می‌گذارد. مقایسه نظام معنایی زبانها و طرح‌بندیهای متفاوتی که از اندیشه سخنگویان درباره پدیده‌های گوناگون از جمله رنگها، آبها، خشکیها، گیاهان، جانوران، روابط خویشاوندی و وابستگیهای اجتماعی گروههای انسانی و همچنین، پدیده‌ها و عناصر دستوری از جمله تقسیم‌بندی زمان در صورت‌های فعلی

124- content.

125- solidarity.

126- purport/thought.

127- content-from.

128- process.

129- content-substance.

گوناگون و نیز شمار، جنس و جز آن به دست می‌دهند، سازمان‌دهی و صورت‌بندی متفاوت فکر و معنی را در زبانهای گوناگون بخوبی آشکار می‌سازد. در واقع، صورت معنی همان ساختهای معنایی ویژه‌ای است که در هر زبان به کار گرفته می‌شود. یلمزلف برپایه توضیحات بالا، نظر سوسور را در تمایز گزاردن میان صورت و جوهر کاملاً درست می‌داند (یلمزلف: ۵۴-۴۷).

دوقشر یادشده درباره لفظ یا صداهاى زبان نیز صحیح است. یعنی به همان گونه که درباره معنی گفته شد، در هر زبان، جوهر لفظ^{۱۲} یا صدا نیز به شکلی خاص مرزبندی می‌گردد، و به این ترتیب، صداها به شکل ویژه‌ای به کار گرفته می‌شود، به طوری که با طرح آوایی هر زبان دیگری متفاوت است. بر این پایه، صورت لفظ^{۱۳} یا صدا در هر زبان پدید می‌آید. یعنی در نظام آوایی زبان، از تعداد معینی صداهاى خاص استفاده می‌شود. به بیان دیگر، تعداد صامت‌ها و مصوت‌ها و نیز چگونگی پیوند آنها در هجاها و واژه‌ها در زبانهای گوناگون کم و بیش متفاوت است، (زبانهای فارسی، انگلیسی، آلمانی، فرانسه، عربی، ترکی، چینی و جز اینها را از این لحاظ با یکدیگر مقایسه کنید). بنابراین، به همان گونه که درباره معنی گفته شد، در حوزه آوایی نیز دوقشر جوهر لفظ و صورت لفظ در نظر گرفته می‌شود. از همین رو، حتی واژه‌های یکسان نیز در زبانهای گوناگون به صورتهای کم و بیش متفاوتی تلفظ می‌شود. بسیاری اسمهای خاص و یا نام مواد، کالاها و یا مفاهیمی که در زبانهای گوناگون با واژه‌های مشابهی بیان می‌شود از همین قبیل است (از جمله، تلفظ نام شهرها، مثلاً تهران، برلین، لندن، پاریس، واشنگتن، مسکو و جز اینها در زبانهای گوناگون یکسان نیست).

برپایه مطالب بالا، هرزبانی در خود یک طرح معنایی و یک طرح آوایی

130- expression - substance.

131- expression - from.

خاص داراست. از این رو، در نخستین مرحله توصیف، هر متن زبانی باید به شکل پیوندی از دو واقعیت متقارن طرح آوایی و طرح معنایی یا به بیان دیگر، زنجیره‌ای از صورتهای آوایی و زنجیره‌ای از معانی در نظر گرفته شود. سپس هریک از دو زنجیره یادشده به ترتیبی خاص تجزیه شود به گونه‌ای که در هر مرحله، هر بخش به بخشها یا سازه‌های^{۱۳۲} کوچکتر تقطیع گردد. مثلاً، در متنی که هم جمله اصلی و هم جمله وابسته وجود دارد، نخست باید جمله‌های اصلی همپایه و سپس جمله‌های وابسته مشخص شود. پس از آن نیز تجزیه به بخشهای کوچکتر بعدی به ترتیب باید ادامه یابد، تا سرانجام عناصر آوایی و معنایی بنیادی یعنی مشخصه‌های^{۱۳۳} آوایی و معنایی که عناصر ثابت و تجزیه‌ناپذیر زبان را تشکیل می‌دهند، به دست آید. برپایه روش یادشده، هر بار هر متن به دو بخش تقسیم می‌شود، مانند نمودار تجزیه نمونه زیر:

(الف) سخن گفتن آشکارترین ویژگی انسان است

(ب) سخن گفتن (ج) آشکارترین ویژگی انسان است

(د) سخن (ه) گفتن (و) آشکارترین ویژگی انسان (ز) است

(ح) آشکارترین ویژگی (ط) انسان

(ک) آشکارترین (ل) ویژگی

نمودار (۳)

روشن است که تجزیه زنجیره‌های زبانی به روش یادشده در بالا برپایه ویژگیهای نقشی بخشهای سازنده در زنجیره صورتهای آوایی و زنجیره معانی

132- component.

133- figurae/features.

صورت می‌پذیرد. یعنی، هر بخش بر پایه نقش خاصی که در نظام زبان بر عهده دارد، از بخشهای دیگر متمایز می‌شود.

یلمزلف به ترتیب برای دوقشر جوهر لفظ و صورت لفظ اصطلاح حوزه آوایی یا حوزه لفظ^{۱۳۴} و برای دوقشر جوهر معنی و صورت معنی حوزه محتوایی^{۱۳۵} یا حوزه معنایی را به کار می‌برد. به نظر او، از راه تجزیه زنجیره‌های زبان به گونه یاد شده در بالا، کارکرد زبان مشخص می‌شود. یعنی، ساخت زبان نظامی از همین گونه روابط انتزاعی است که صورت آوایی و معنی را به شکلی خاص به یکدیگر مربوط می‌سازد (یلمزلف: ۵۶-۵۴ و ۵۹-۵۸).

ج - مشخصه‌های بنیادی

همان‌طور که در بالا گفته شد، از راه تجزیه نقشی^{۱۳۶}، سرانجام حوزه آوایی و حوزه معنایی به ترتیب به مشخصه‌های لفظ^{۱۳۷} یا مشخصه‌های آوایی و مشخصه‌های محتوایی^{۱۳۸} یا مشخصه‌های معنایی تجزیه می‌شود. مشخصه‌های مذکور از صورت آوایی و یا معنی نشانه کوچکتر است، و در واقع، در ساخت نشانه به کار می‌رود. از راه تجزیه زنجیره آوایی گفتار، نخست صورتهای آوایی واژه‌ها به دست می‌آید. صورت آوایی واژه‌ها نیز به نوبه خود به هجاها تقطیع می‌شود. سپس، در ساخت هجاها، بخش مرکزی و بخش ویا بخشهای کناری، یعنی به ترتیب مصوتها و صامتها معلوم می‌گردد. سرانجام، صداها نیز به اجزاء کوچکتر

134- expression plane.

135- content plane.

136- functional analysis.

137- experssion figurae.

138- content figurae.

یعنی مشخصه‌های آوایی که عناصر ثابت و تجزیه‌ناپذیر است تجزیه می‌شود. مثلاً، در صورت آوایی واژه «سخن» هجاهای so و $xæn$ و در هریک از دوهجای مذکور به ترتیب بخشهای مرکزی o و $æ$ و بخشهای کناری s و $x-n$ را می‌توان مشخص کرد. سرانجام، هریک از صداهاى مذکور به مشخصه‌هایی تجزیه‌پذیر است (یلمزلف: ۶۸-۶۹). یعنی، هر صدا به صورت مجموعه‌ای از مشخصه‌ها در نظر گرفته می‌شود، به صورت نمونه‌های زیر (نگاه کنید به: مشکوة‌الدینی، ۱۳۷۰ الف):

زیر: [+پسین، -افراشته، -افتاده]، [-پسین، -افراشته]،

[-باواک، +گرفته، +صفیری]، و جزاینها.

روند بالا به‌طور مشابهی در مورد حوزه معنایی نیز به کار بسته می‌شود. یعنی، از راه تحلیل واقعیت‌های معنایی، می‌توان دسته‌هایی را مشخص کرد، به‌طوری که هر دسته ویژگی یا مشخصه معنایی خاصی را دربرداشته باشد. مثلاً، به دسته‌های معنایی زیر و مشخصه مشترک هر دسته توجه کنید:

مذکر	(الف) مرد، پسر، اسب، قوچ
مؤنث	(ب) زن، دختر، مادیان، میش
بالغ	(ج) مرد، زن، اسب، مادیان، گوسفند، گاو
نابالغ	(د) پسر، دختر، بره، گوساله
انسان	(ه) مرد، زن، پسر، دختر
جانور	(و) اسب، قوچ، مادیان، میش، گوسفند، گاو
اسب	(ز) اسب، مادیان
گوسفند	(ح) میش، قوچ، بره، گوسفند

نمودار (۴)

چنان که در نمودار بالا مشاهده می‌شود، هر واقعیت معنایی در چند دسته قرار می‌گیرد. همچنین، بر همین اساس، هر واقعیت معنایی مجموعه‌ای از مشخصه‌ها را در بر می‌گیرد، مانند نمونه‌های زیر:

مرد: (انسان، مذکر، بالغ)

زن: (انسان، مؤنث، بالغ)

مادیان: (جانور، اسب، مؤنث، بالغ)

بره: (جانور، گوسفند، نابالغ)

نمودار (۴)

تحلیل‌های معنایی از نوع بالا کم‌وبیش مشابه تعریف‌هایی است که فرهنگ‌های لغت به دست می‌دهند، هر چند که هدف فرهنگ‌های لغت تحلیلی از این نوع نیست، و از این رو، همواره تعریف‌هایی هماهنگ و یکپارچه به دست نمی‌دهند. باید دانست که میان مشخصه‌های معنایی به عنوان بخش‌ها یا عناصر سازنده معنی و بخش‌های صورت آوایی واژه الزاماً تقارن وجود ندارد. مثلاً، نمی‌توان پنداشت که در واژه «بره»، «ب» با مشخصه‌هایی مثلاً «جانور» و «گوسفند» «-ره» با مثلاً مشخصه «نابالغ» متقارن است. بلکه برعکس، مجموعه مشخصه‌های معنایی هر واژه ساده به‌طور یکپارچه معنی آن را پدید می‌آورد (بی‌برویش: ۵۷).

به‌ترتیبی که در بالا گفته شد، از راه تجزیه منظم و پیاپی صورتهای آوایی و زنجیره معانی نمونه‌های گفتاری، رابطه متقابل دوحوزه آوایی و معنایی زبان مشخص می‌شود. بعلاوه، معلوم می‌گردد که برای بررسی هریک از دو نظام آوایی و معنایی به بررسی آن دیگری نیاز است. از این رو، دوحوزه یادشده متقابلاً به یکدیگر

مربوط است و از هم جداشدنی نیست.

به عقیده یلمزلف، زبانشناسی تنها صورت معنی و صورت صدا را بررسی می کند و نظام آنها را مشخص می نماید. مطالعه جوهر معنی یا فکر و جوهر صدا به دانشهای دیگر مربوط می شود. جوهر معنی و جوهر صدا واقعیتهای غیرزبانی است، و در واقع مادهای است که طرحریزی نظام زبان را ممکن می سازد. برپایه آنچه گفته شد، زبانشناسی خاصی که یلمزلف عرضه می کند، از زبانشناسی مرسوم و متداول زمان او متمایز است. به این معنی که او دانش زبانشناسی را به گونه ای ارائه می نماید که برپایه آن زبان به شکل روابطی جبری و ریاضی وار که با واقعیتها و عناصر انتزاعی سروکار دارد توصیف می شود. یلمزلف این گونه زبانشناسی را که برپایه توصیف مشخصه های بنیادی (یا گلوسمها)^{۱۳۹} قرار دارد زبانشناسی مشخصه های بنیادی (یا گلوسماتیک)^{۱۴۰} می نامد. چنان که گفته شد مشخصه های بنیادی کوچکترین صورتهای ممکن در حوزه آوایی و حوزه معنایی می باشند و واقعیتهایی تجزیه نشدنی^{۱۴۱} و ثابت^{۱۴۲} هستند (یلمزلف: ۸۰-۷۰).

برپایه ملاحظات بالا، روشن است که یلمزلف تعریف زبان را تنها به عنوان نظامی نشانه ای که از دوبخش صورت آوایی و معنی تشکیل شده باشد کافی نمی داند، بلکه او زبان را به شکل نظامی از روابط جبری و پیچیده برپایه کوچکترین صورتهای یا عناصر زبانی که همان مشخصه های بنیادی ثابت و سازنده نشانه هاست در نظر می گیرد؛ و به این ترتیب، می کوشد تا زبان را در نظامی دقیق از ساختهای جبری پیچیده و از راه تمایزات منطقی دوشقی توصیف کند. بر این پایه، او معتقد

139- glosseemes..

140- glossematics..

141- irreducible.

142- invariant.

است که ساخت واقعی زبان را صورت تشکیل می‌دهد که همان روابط موجود میان ارزشهای زبانی است. عناصر ثابت هریک از دوحوزه آوایی و معنایی مفاهیم مجردی است که به همراه روابط جبری موجود میان سازه‌های گوناگون، نظام زیربنایی زبان را تشکیل می‌دهد.

نظریه گلوسماتیک از آن جهت که بسیار پیچیده، انتزاعی و ریاضی‌وار است و بیشتر جنبه نظری دارد، برای توصیف زبانها به کار گرفته نشده است. در واقع، بسیاری از پژوهشگران تردید دارند که برپایه تجزیه و تحلیل یلمزلفی بتوان زبانهای طبیعی را توصیف کرد (واترمن: ۱۳۴-۱۳۳). یلمزلف خود نیز فرصت نیافت تا توصیفی گسترده و روشنگر از یافته‌های خویش به دست دهد. به همین سبب، نظریه او مستقیماً قبول عام نیافت، هرچند که بر پژوهشها و نظریه‌های زبانشناسی بعدی از جمله واج‌شناسی زایا^{۱۴۳} تأثیری بسزا برجای گذاشت (نگاه کنید به: مشکوة‌الدینی، ۱۳۷۰ - ب).

۶- نظریه‌های زبانشناسی در انگلستان

۶-الف: مکتب آواشناسی انگلستان^{۱۴۴}

زبانشناسی در انگلستان نخست به صورت مکتب آواشناسی، در واپسین دهه‌های سده نوزدهم با مطالعات و بررسیهای آواشناسی پژوهشگران پیشتاز و برجسته‌ای از جمله هنری سویت^{۱۴۵} (۱۸۴۵-۱۹۱۲) و دانیل جونز^{۱۴۶}

143- generative phonology.

144- The English School of Phonetics.

145- Henry Sweet.

146- Daniel Jones.

(۱۸۸۱-۱۹۶۷) شکل گرفت. پیشتر ویلیام جونز^{۱۴۷} با پژوهشهای خود بیشترین حرکت را به بررسیهای آواشناسی و زبانشناسی همگانی و نیز زبانشناسی تاریخی و تطبیقی داده بود. او با معرفی نوشته‌های دستورنویسان و آواشناسان هند باستان موجب شده بود تا پژوهشگران انگلیسی با استفاده از یافته‌های آنان مطالعات و بررسیهای آواشناسی خود را دربارهٔ زبان انگلیسی آغاز کنند، و به این ترتیب، در سدهٔ نوزدهم مکتب آواشناسی انگلستان پدید آمد. در واقع، بدون دستیابی به پژوهشهای آواشناسی و دستوری پژوهشگران هندی، به نظر نمی‌رسد که مکتب آواشناسی و زبانشناسی انگلستان می‌توانست به آسانی آغاز شود. به هر حال، مشاهدات و مطالعات سودمند ویلیام جونز دربارهٔ آواشناسی زمینه‌ساز بسیاری از پژوهشهای بعدی در انگلستان، آلمان و آمریکا شد (فرث، ۱۹۵۱: ۹۴-۹۳، ۱۱۱، ۱۱۴-۱۱۳، ۱۱۶).

همچنین، هنری سویت نیز مطالعات و کوششهای علمی خود را در زمینهٔ آواشناسی به گونه‌ای مؤثر دنبال کرد. سپس، در دهه‌های نخستین سدهٔ بیستم، دانیل جونز مطالعات گسترده و دقیقی را در زمینهٔ آواشناسی انگلیسی و نظریهٔ آواشناسی به انجام رساند. یافته‌های او در گسترش دانش آواشناسی تأثیری بسزا برجای گذاشت (فرث: ۹۵).

۶- ب: نظریهٔ فرث

مکتب زبانشناسی انگلستان بویژه با پژوهشهای جان روبرت فرث^{۱۴۸} در دهه‌های ۱۹۳۰، ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ بازهم گسترش بیشتری یافت. در دهه‌های یادشده به‌طور کلی در زبانشناسی، روش ساختگرایی حاکم بود که برپایهٔ آن توصیف

147- William Jones.

148- John Rupert Firth.

هر سطح زبان از سطوح دیگر مستقل در نظر گرفته می‌شد. از جمله، کوشش می‌شد که برای توصیف واجی زبان از اطلاعات دستوری و یا معنایی استفاده نشود. برخلاف ساختگرایان، فرث نظریه تازه‌ای ارائه کرد که در آن معنی‌شناسی اهمیتی اساسی داشت. بعلاوه، بر پایه نظریه او، توصیف آوایی، واجی، نحوی و معنایی به گونه‌ای نزدیک به یکدیگر وابسته بود. یعنی پیوندهای سطوح یاد شده مشخص می‌گردید و از اطلاعات مربوط به هر سطح برای توصیف مقوله‌های سطوح دیگر به‌طور کامل استفاده می‌شد.

فرث بویژه در زمینه واجشناسی نظریه تازه‌ای ارائه کرد. او به جای تقطیع گفتار به واحدهای واجی، بر تجزیه و تحلیل واحدهای کلی یعنی واژه، گروه‌های واژه^{۱۴۹} و جمله تأکید می‌گذارد، و نیز بر واحد هجا به عنوان عنصر ساختی واژه توجه داشت (واترسن، ۱۹۸۷: ۴). آواشناسان و واجشناسان پیش از او تجزیه واجی را بر حسب ویژگیهای صوتی و یا واجی که بر پایه نظریه‌های تقابلی^{۱۵۰}، تناوبی^{۱۵۱}، تفاوت‌های تمایز دهنده^{۱۵۲} و یا جایگزین‌سازی^{۱۵۳} قرار داشت، گسترش داده بودند. به عقیده فرث این گونه بررسیها همگی بر پایه رابطه جانشینی و در اصل تک‌نظامی^{۱۵۴} بوده است. او معتقد بود که از زمان کتاب پُر آوازه «درسهای زبانشناسی همگانی» سوسور بیشتر بررسیهای واجی به همین روش ادامه داشته است.

149- pieces.

150- oppositions.

151- alternances.

152- distinctive differentiations.

153- substitution.

154- monosystemic.

فرث برای بررسی ساخت واجی زبان روشی نو پیشنهاد می کند که برپایه اصول آن واژه ها، گروه واژه ها و جمله ها داده های زبانی را تشکیل می دهد، و در درون آنها بویژه ساخت واجی واژه مشخص و شناخته می شود. نیز برپایه روش یادشده، حقایق ساخت واجی زبان به گونه ای موجز و کامل براساس فرضیه ای چندنظامی^{۱۵۵} و با توجه به مشخصه های نوایی^{۱۵۶} توصیف می گردد. فرث به منظور متمایز ساختن نظامهای نوایی از نظامهای تقطیعی، واژه ها را به عنوان واحدهای اصلی در نظر می گیرد. همچنین، برای بررسی واژه ها، بافتیابی را که واژه ها در آن به کار می رود و در درون آن تجزیه واجی باید به انجام برسد، یعنی گروه واژه ها را مورد توجه قرار می دهد (منظور از گروه واژه هردو و یا چند واژه ای است که به طور هم نشین در گفتار با هم به کار رفته باشد؛ از لحاظ ساختی، گروه واژه الزاماً برابر گروه نحوی^{۱۵۷} با نقش دستوری مشخص نیست).

بعلاوه، فرث معتقد است که در تجزیه واجی بویژه لازم است ساخت هجایی واژه بررسی شود، و این کار مستلزم شناختن سازه های^{۱۵۸} هجا، یعنی صدا های هجایی^{۱۵۹} و صامت ها نیز می باشد. همچنین، هجاها به عنوان سازه های واژه مشخصه های دیگری را دارا هستند که لازم است مورد بررسی قرار گیرد. یعنی تکیه، کشش، کمیت^{۱۶۰}، دماغی شدگی^{۱۶۱}،

155- polysystemic.

156- prosodic features.

157- phrase.

158- constituents.

159- sonants/syllabics.

160- quantity.

161- nasalization.

دمیدگی^{۱۶۲}، نواخت^{۱۶۳} و برخی دیگر از مشخصه‌ها باید به همراه هجا مورد توجه باشد. او مشخصه‌های یادشده را مشخصه‌های نوایی یا به طور ساده نواها^{۱۶۴} می‌نامد. به این ترتیب، فرث بررسی واجی را برپایه تجزیه واژه با توجه به ساخت هجایی آن و به روش تازه‌ای که نظامهای جایگزین سازی صامت و مصوت را نادیده می‌گیرد، پیشنهاد می‌کند. یعنی برپایه بررسی مشخصه‌های هجا و ساخت همنشینی واژه‌ها و با توجه به همه ویژگیهای آن که به طور صریح مشخص شده باشد، و نیز براساس فرضیه چند نظامی، ساخت واجی زبان را مورد توجه قرار می‌دهد (فرث، ۱۴۹۰: ۱۲۲-۱۲۱).

بعلاوه، فرث ویژگیهای آغاز و پایان واژه و هجا و محل اتصال یا پیوند^{۱۶۵} واژه‌ها را که برپایه همنشینی آنها پدید می‌آید نیز مشخصه‌های نوایی می‌نامد و آنها را از سازه‌های واجی که در نظامهای تقطیعی به عنوان صامتها و مصوتها در نظر گرفته می‌شود، متمایز می‌شمارد. مثلاً، همچنان که آوانگاشته نمونه گفتاری imbār «این بار» در زبان فارسی، نشان می‌دهد، در محل پیوند دو واژه /in/ و /bār/ نشانه نوایی m ظاهر می‌شود. بنابراین، توالی پیوندی^{۱۶۶} واجی که در آوانویسی به صورت mb نشان داده می‌شود، با فاصله میان دو واژه «این» و «بار» در نوشتار عادی مقارن است. فرث این نشانه پیوندی را نیز «نوا» می‌نامد. او معتقد است که این توجه از توصیف دسته‌بندی در روش طبقه‌بندی، که برپایه آن گونه‌های واجی یا واجگونه‌ها به عنوان آغازی، میانی، میان

162- aspiration.

163- tone.

164- prosodies.

165- junction.

166- junction sequence.

مصوتها^{۱۶۷} و یا پایانی با توجه به معیارهای جایگاهی یا موضعی^{۱۶۸} مشخص می‌شود و واجشناسان به آن عادت کرده‌اند، بهتر به نظر می‌رسد. به عقیده او داده‌های زبانی مذکور برپایهٔ همنشینی مورد توجه قرار می‌گیرد، و به این ترتیب، دسته‌ای از مشخصه‌های آوایی که نشان‌دهندهٔ جایگاههای یادشده و یا محل‌های پیوند است به صورت بهتری به عنوان نواهای جمله و یا واژه منظور می‌گردد. از جمله، تکیهٔ پیش از پایانی و یا جفت صداها پیوندی^{۱۶۹} (مانند ss در assobh «ازصبح») نیز از مشخصه‌های نوایی صریح در اتصال یا پیوند همنشینی به شمار می‌رود. از این رو، او تجزیهٔ واجی و آوایی واژه را زیر دو عنوان «صداها» و «نواها» دسته‌بندی می‌کند. به عقیدهٔ او مطالعهٔ نواها در زبان‌شناسی جدید در مقایسه با روش طبقه‌بندی صداها، در مرحله‌ای ابتدایی قرار دارد. به این ترتیب، او برای توصیف ساخت واجی زبان نظام تازه‌ای عرضه می‌کند که برپایهٔ آن ساخت واژه و ویژگی‌های موسیقایی^{۱۷۰} آن را به عنوان دسته‌هایی از پدیده‌های انتزاعی بیان می‌کند که از کلیت ساخت واجی متمایز است و چنان که گفته شد آنها را نوا می‌نامد؛ و به این ترتیب، برچندگانگی نظامهای درون هر زبان تأکید می‌گذارد. همچنین، به نظر او هجاها در ساخت واژه و جمله برحسب مشخصه‌های نوایی ویژهٔ خود با یکدیگر روابطی را دارا هستند که او به آن روابط همنشینی نام می‌دهد، که از روابط جانیشینی یا تمایزی صداها در نظامهای تقطیعی و دسته‌بندی صامت‌ها و مصوت‌ها متفاوت است. برای بررسی روابط صامت‌ها و مصوت‌ها نسبت به ساخت نوایی یا هجایی، لازم است نخست برپایهٔ معیارهای جایگاهی تعداد صامت‌ها و مصوت‌های

167- intervocalic.

168- position criteria..

169- junctional geminations..

170- musical attributes.

زبان تعیین گردد، و سپس هر صدایی که ارزش هجایی^{۱۷۱} دارد مشخص شود. ساخت هجایی هر زبان خاص همان زبان است که باید در درون واژه‌های آن جستجو شود. از همین رو، تعداد و چگونگی صامت‌ها و مصوت‌ها در نظام‌های زبانی گوناگون کم و بیش با یکدیگر متفاوت است و براساس ساخت واجی هر زبان تعیین می‌شود (فرث، A: ۱۲۳-۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۱-۱۳۰).

به عقیده فرث هر صدایی ممکن است در یک جا به عنوان صامت و یا مصوت و در جایی دیگر به عنوان نوا به کار رود و نقش نوایی^{۱۷۲} داشته باشد. از جمله، صداهای m و s در پایان واژه (در نمونه‌های inbar «این بار» و assobh «از صبح») در زبان فارسی، و یا صامت ʒ در پایان واژه (در نمونه ɪʒi «is she»)، و نیز مصوت خنثی /ə/ که بر حسب اتصال و یا تکیه، تحققیهای نوایی^{۱۷۳} گوناگونی داراست (æɪn, ʔən و əy, ə, ɔɪ, ɔə) و همچنین نیم‌مصوت‌های y و w که بر نوای کشش در مصوت‌های مرکب در زبان انگلیسی تأثیر دارد، همگی دارای نقش نوایی هستند (فرث، A: ۱۳۳-۱۳۱).

از سوی دیگر، فرث معتقد بود که نباید تصور شود که تنها یک نظام نوایی برای زبان وجود دارد. ممکن است واژه‌های قرضی با خود نظام تازه‌ای را به زبان وارد کنند، و به این ترتیب، نظام نوایی تازه‌ای به زبان افزوده شود. همچنین، ممکن است نظام نوایی مقوله‌های گوناگون اسم، فعل، قید، صفت و جزاینها با یکدیگر متفاوت باشد. از این رو، او لازم می‌داند که ساخت واجی جمله و واژه برپایه مشخصه‌های نوایی و براساس فرضیه چند نظامی توصیف شود (فرث، A: ۱۳۶). به طور کلی، فرث پیشنهاد می‌کند که دانش زبان‌شناسی باید در جستجوی

171- syllabic value.

172- prosodic function.

173- prosodic realizations.

نظامهای چندگانه‌ای باشد که بر فعالیت گفتار حاکم است.

هرچند بویژه فرضیه فرث در زمینه بررسی نظام واجی زبان بیشتر مورد توجه قرار گرفت، با این حال او درباره موضوعهای گوناگون زبانشناسی نظراتی عرضه کرد. از جمله، او بر رابطه زبان و طبیعت اجتماعی انسان تأکید می‌کرد، و به این ترتیب، در نظریه زبانشناسی او جامعه‌شناسی زبان به شکل عنصری مؤثر جلوه‌گر است (فرث B: ۱۸۹-۱۷۷) و همچنین بررسی زبان‌آموزی کودک را به عنوان پشتوانه‌ای معتبر و مفید برای ارائه و گسترش نظریه زبانی^{۱۷۴} یادآوری می‌کرد (فرث A: ۱۸۸).

فرث بررسی معنی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. او معنی را به صورت رابطه‌ای ذهنی در نظر نمی‌گیرد، بلکه آن را بر اساس بافت زبانی و نیز محیط اجتماعی خاصی که گفتار در آن به کار می‌رود، بررسی می‌کند (فرث، C: ۲۰۳). به این ترتیب، فرث بخشی از مطالعه معنی را موضوع زبانشناسی اجتماعی می‌داند. بعلاوه، او معنی را مجموعه‌ای از نقشهای واجی، دستوری و معنایی می‌انگارد. بر همین پایه، منظور او از نقش، کاربرد یک واژه در بافت زبانی خاص است. به این ترتیب، به عقیده فرث معنی ترکیبی از روابط بافتی است که علاوه بر محیط اجتماعی خاص، نقشهای آوایی، صرفی و نحوی را نیز در بر می‌گیرد. (فرث D: ۲۷، ۱۹-۲۰، ۲۷).

۶- ج: نظریه هلیدی

هلیدی^{۱۷۵} یکی دیگر از پژوهشگران مکتب زبانشناسی انگلستان به شمار می‌رود. او در نخستین سالهای دهه ۱۹۶۰ نظریه دستوری خود را به نام دستور زبان

174- linguistic theory.

175- M.A.K. Halliday.

«میزان و مقوله»^{۱۷۶} عرضه کرد. برخی نظریه دستوری هیلیدی را نزدیکترین نظریه نحوی به فرضیه چندنظامی فرث می دانند (واترسن: ۹-۸). برپایه این نظریه، ساخت زبان به شکل مجموعه به هم بافته ای از میزانشا و مقوله ها در نظر گرفته می شود که در سطوح^{۱۷۷} متفاوتی عمل می کنند. در سطح جوهر^{۱۷۸}، ماده فیزیکی گفتار و یا نوشتار بر حسب حقایق صوتی^{۱۷۹} و یا خطی^{۱۸۰} توصیف می شود. ماده از راه تقابلهای زبانی ویژه نظام می یابد و صورت^{۱۸۱} (یا ساخت زبان) را پدید می آورد. ساخت واجی به عنوان سطح میانی و پیوند دهنده جوهر و صورت در نظر گرفته می شود. بافت^{۱۸۲} نیز سطح میانی دیگری است که صورت را با موقعیتهای برون زبانی^{۱۸۳} پیوند می دهد. تجزیه و توصیف دستوری زبان با در نظر گرفتن چهار مقوله نظری یعنی، واحد^{۱۸۴}، ساخت^{۱۸۵}، طبقه^{۱۸۶}، و نظام^{۱۸۷}

176- scale - and - category grammar.

177- levels.

178- sustance.

179- phonic.

180- graphic.

181- form.

182- context.

183- extralinguistic.

184- unit.

185- structure.

186- class.

187- system.

و همچنین پیوند مقوله‌های یادشده از راه میزانهای مرتبه^{۱۸۸}، نمود^{۱۸۹} و ظرافت^{۱۹۰} تحلیل ممکن می‌شود (کریستال، ۱۹۸۵: ۲۷۱).

برپایه این نظریه دستوری، به‌عنصری که از تجزیه محور همنشینی زبان مشخص می‌گردد واحد گفته می‌شود، که در مرتبه‌های گوناگون ظاهر می‌شود. پنج واحد ساختی زبان از این قرار است: جمله، بند^{۱۹۱}، گروه، واژه، و تکواژ^{۱۹۲}. بعلاوه، شبکه روابطی که در درون هرواحد وجود دارد ساخت نامیده می‌شود. از این رو، هرواحد به‌نوبه خود ساختی را نشان می‌دهد که از مجموعه‌ای از واحدهای مرتبه پایین‌تر و روابط موجود میان آنها تشکیل می‌گردد. به بیان دیگر، مجموعه‌ای از واحدهای هر مرتبه از راه روابط ویژه میان آنها ساخت واحد مرتبه بالاتر را پدید می‌آورد. یعنی، جمله از یک ویا چند بند، بند از یک ویا چند گروه، گروه از یک ویا چند واژه و واژه از یک ویا چند تکواژ تشکیل می‌گردد. بعلاوه، به مجموعه واحدهایی که در یک جایگاه ویژه از ساخت واحد بالاتر بتوانند به کار روند طبقه، و نیز به مجموعه امکانات ویا تعداد اعضای درون یک طبقه نظام گفته می‌شود، مانند نظام عدد، نظام ضمائر، نظام زمان و جزاینها. همچنین، میزان مرتبه^{۱۹۳} نشان‌دهنده وضعیت هرواحد نسبت به واحدهای بالاتر و پایین‌تر است. مثلاً، گروه فعلی پایین‌تر از بند و بالاتر از واحد فعل قرار می‌گیرد. بالاخره، هرواحد به‌عنوان نمودی از یک عنصر ساختی در درون واحد بالاتر به‌شمار می‌رود، و

188- rank.

189- exponence.

190- delicacy.

191- clause.

192- morpheme.

193- rank - scale.

هنگامی که یک مورد خاص در نظر گرفته شود، آن مورد به عنوان نمودی از طبقه خود به شمار می‌رود. مثلاً، عنصر «ء م» در فعل «می‌خوانم» نمودی از طبقه شناسه می‌باشد، که به عنوان یک عنصر ساختی در واژه فعل مذکور به کار رفته است (نگاه کنید به: باطنی ۱۳۴۸). نمودار بسیار ساده‌ای از نظریه دستوری هلیدی را به صورت زیر می‌توان نمایش داد:

جوهر صوتی ساخت آوایی — صورت (یا ساخت زبان) — بافت — محیط
جوهر خطی

نمودار (۵)

هلیدی در بررسیهای بعدی خود زبان را بویژه برای نقشهای اجتماعی آن مورد توجه قرار می‌دهد. به نظر او صورت یا ساخت زبان از راه کاربردهای نقشی آن برای هدفهای اجتماعی گوناگون شکل گرفته است. او زبان آموزی کودک را نیز برپایه تعبیری نقشی توضیح می‌دهد. به عقیده او کودک از راه کسب مجموعه‌ای نقشهای اجتماعی و ساختهای زبانی مناسب با آنها در به کارگیری زبان مهارت می‌یابد. با این حال، به عقیده هلیدی نقش اجتماعی با مفهوم عمومی کاربرد یکسان نیست، بلکه مفهومی انتزاعی تراز آن است که به اصول دستوری خاصی که زبان انسان برپایه آن سازمان می‌یابد مربوط می‌شود. نقشهای اجتماعی در ساخت گونه‌ها یا سبکهای اجتماعی^{۱۹} زبان آشکار می‌شود. به بیان دیگر، ساختهای زبانی خاصی که کودک فرا می‌گیرد بازتابهای مستقیم نقشهای اجتماعی زبان است که در گفتار او ظاهر می‌گردد. از همین رو، به عقیده هلیدی نقشهای اجتماعی زبان موجب پدید آمدن شکل دستور زبان می‌شود. براین پایه،

نظام دستوری زبان یک درون داد نقشی^{۱۹۵} و یک برون داد ساختی^{۱۹۶} را دربرمی گیرد. فرایند مذکور نقشهای اجتماعی گوناگون را با ساختهای زبانی مناسب درگفتار پیوند می دهد (هلیدی: ۲۷، ۳۷-۳۶). دستور زبان به عنوان ابزاری در نظر گرفته می شود که انتخابهایی از معنی را که از نقشهای گوناگون زبان ناشی می شود به یکدیگر پیوند می دهد و به آنها در ساختهای همگون زبان به صورت گفتار تحقق می بخشد، او سه نقش اجتماعی عمده را در نظر می گیرد که بویژه اساس نظام دستوری زبان را تشکیل می دهد: نقش اطلاعی^{۱۹۷} یا بیان تجربه های بیرونی و درونی، نقش معاشرتی^{۱۹۸} یا بیان احساس نسبت به دیگران و کاربرد صورتهای زبانی مناسب در برخوردهای اجتماعی و نقش متنی یا جمله سازی^{۱۹۹} که گوینده را قادر می سازد آنچه را می خواهد بگوید به گونه ای سازمان دهد که به صورت بافتی خاص و معنی دار باشد و به عنوان یک پیام نقش مناسب را ایفا نماید (هلیدی: ۶۶).

هلیدی زبان را به عنوان صورت یا ساخت محض در مفهوم سوسور در نظر نمی گیرد که در جریان تحقق به صورت گفتار کم و بیش منحرف شده باشد. به عقیده او میان زبان و گفتار اصلاً مرزی وجود ندارد، مگر آن که این دو را به ترتیب برابری برای «آنچه انسان می تواند بکند» و «آنچه می کند» در نظر بگیریم (هلیدی: ۶۸-۶۷). بر این پایه، زبان گستره ای از تواناییهای بالقوه رفتاری^{۲۰۰}

195- functional input.

196- structural output.

197- ideational function.

198- interpersonal function.

199- textual function.

200- behavior potential.

است که بوسیله نقشهای اجتماعی محدود و مشخص می گردد. از همین رو، هلیدی ساختهای زبانی را تنها از راه بافتهای اجتماعی مهمی که گفتار به آنها مربوط می شود قابل بررسی می داند.

۷- وضعیت کنونی نظریه های زبانشناسی در اروپا

در سالهای ۱۹۷۰ و نیز دو دهه اخیر، هرچند که نظریه های زبانشناسی اروپایی بویژه نظریه فرث و نظریه نقش گرایی همچنان مورد قبول و توجه برخی زبانشناسان اروپایی باقی ماند و از این راه، بررسیهای زبانشناسی بر پایه نظریه های یادشده همچنان گسترش بیشتری می یابد با این حال، بویژه نظریه دستور زبان زایاگشتاری^{۲۰۱} نیز به طور روزافزون مورد توجه و بررسی زبانشناسان اروپایی قرار گرفت. نظریه مذکور نخست در سال ۱۹۵۷ در کتاب «ساختهای نحوی»^{۲۰۲} بتوسط نوام چامسکی^{۲۰۳} زبانشناس معاصر آمریکایی عرضه شد و سپس در سال ۱۹۶۵ در کتاب «جنبه های نظریه نحو»^{۲۰۴} دقت و گسترش بیشتری یافت. در دهه اخیر نیز شکل تازه نظریه مذکور که با عنوان نظریه «حاکمیت و مرجع گزینی»^{۲۰۵} (۱۹۸۱) بتوسط همین زبانشناس ارائه شده، مورد توجه و بررسی زبانشناسان اروپایی قرار گرفته است (مشکوة الدینی: بوج).

201- transformational generative grammar.

202- Syntactic Structures.

203- Noam Chomsky.

204- Aspects of the Theory of Syntax.

205- government - binding theory.

منابع

Bloomfield, Leonard. 1967, first Published in 1935. *Language* . George Allen & Unwin LTD. London.

Bolinger, Dwight. 1968. *Aspects of Language* . Harcourt B. Jovanovich, inc, U.S.A.

Crystal, David. 3rd impresssion, 1973. *Linguistics*. Penguin Books. England.

Crystal, David. 1985, 2nd Edition. *A Dictionary of Linguistics and Phonetics* . Basil Blackwell & Andre Deutsch.

Firth, J.R. 1934, 1951 (A). *The English School of Phonetics* , in *Papers in Linguistics* . Foorth Printing, 1964. Oxford University Press.

Firth, J.R. (B). *Personality and Language* in Society, in *Papers in Linguistics*.

Firth, J.R. (C). *Modes of Meaning* , in *Papers in Linguistics*.

Firth, J.R. (D). *The Technique of Semantics* , in *Papers in Linguistics*.

Hjelmslev, Louis. 1969. *Prolegomena to a Theory of Language* . Revised English Edition, The University of Wisconsin Press.

Halliday, M.A.K. 1961 Word 17, Categories of the Theory of Grammar.

Halliday, M.A.K. 1976, first published in 1973. *Explorations in the Functions of Language* . Edward Arnold.

Lyons, John. 1968. *Introduction to Theoretical Linguistics* . Cambridge

University Press.

Lyons, John. 1984, 3rd reprint. *Language and Linguistics* , An Introduction. Cambridge University Press.

Saussure, Ferdinand de. 1966. *Course in General Linguistics* . Translated, with an introduction and notes, by Wade Baskin. McGraw-Hill.

Martinet, André. 1960. *Elements of General Linguistics*, The University of Chicago Press.

Waterson, Natalie. 1987. *Prosodic Phonology, The Theory and Its Application to Language Acquisition and Speech Processing* . Grevatt & Grevatt, Newcastle upon Tyne.

منابع به زبان فارسی

- باطنی، محمدرضا. ۱۳۴۸. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، امیرکبیر.
 بی‌پرویش، مانفرد. ترجمه محمدرضا باطنی. ۱۳۵۵. زبانشناسی جدید. آگاه.
 مشکوة‌الدینی، مهدی. (الف). ۱۳۶۴ چاپ دوم ۱۳۷۰. ساخت آوایی زبان .
 دانشگاه فردوسی مشهد.
 مشکوة‌الدینی، مهدی. (ب). ۱۳۶۶ چاپ دوم ۱۳۷۰. دستور زبان فارسی برپایه
 نظریه گشناری . دانشگاه فردوسی مشهد.
 مشکوة‌الدینی، مهدی. (ج). آماده برای چاپ. زبانشناسی در آمریکا.
 مشکوة‌الدینی، مهدی. (د). زیر چاپ. سیر زبانشناسی در اروپا.
 واترمن، جان تی. ترجمه فریدون بدره‌ای. ۱۳۴۷. سیری در زبانشناسی .
 انتشارات جیبی.